بسم الله تعالی

بر زمرهٔ مکلفین و پیروان دین مبین واضح باد
که این رسالهٔ زاد المتقین بنا بر رای و استنباط
جناب مستطاب عمدة المحققین و زبدة المجتهدین
جامع الفروع و الاصول حاوی المعقول و
المنقول جامع شرایط دین مبین مروج احکام خاتم
المرسلین سرکار اعلم العلماء و افضل الفضلاء سیدنا جناب حاجی
میرزا محمد حسن شیرازی نجفی و جناب فخر المجتهدین و بدر المدققین عالم بحقایق
دین مبین جناب آقا شیخ زین العابدین مازندرانی کربلائی مد ظلهما و طال ایام
افادتهما بنا بر گردید و چونکه این نسخهٔ منتخبه نایاب و در حقیقت مطلوب خواص و
عوام بود لهذا بجهت عام بودن فیوضات آن حسب الفرمایش
جناب مستطاب جلالت آثار نتیجة العلماء
الاعلام آقا حاجی شیخ علی حائری سلمه الله
بهمت طبع پذیرفت مستدعی است که ناظرین این
رسالهٔ شریفه بانی و ساعی چنین را از دعا
فراموش نفرمایند تاریخ شهر صفر المظفر
سنه ۱۳۱۲ هجری نبوی
صلعم

پس از حمد وسپاس خداوند مستجمع جمیع کمال که مبری و منزه است از جمیع عیوب
و نقص و درود نا محدود بر خاتم پیغمبران آنملک معبود محمد بن عبد الله صلوات الله علیه
و آله بعرض اخوان ایمانی و اخلاء روحانی میرساند بندهٔ خاطی عاصی حاجی محمد حسین
ابن حاجی محمد ابن حاجی علی رضای یزدی الکوچه بیوکی عفی الله تعالی عنهم که سعی و
کوشش نموده مسائل ضروریهٔ دینیه را که عبارتست از اصول دین که هر مکلفی
باید آنرا بجهد و اجتهاد خود تحصیل نماید و هم از فروع دین از احکام نماز و روزه
و خمس و زکوة و مناسک حج بیت الله الحرام مع گناهان هفتاد گونه کبیره را
جمع آوری نمودم تا اینکه برای مؤمنین و مکلفین بسهولت و آسانی دست دهد امید
اینکه اخوان ایمانی این خاطی عاصی را از دعای خیر فراموش نفرمایند و
مشتمل گردانیدم آنرا بر یکمقدمه و چهار باب و یکخاتمه اما المقدمه در سبب
خلقت و بعضی از احکام متفرقه میباشد پس قبل از شروع باید دانست که
حقتعالی آدمی را عبث خلق نفرموده است زیرا که از حکیم فعل عبث صادر نمیشود

در سبب خلقت

سیما حکیم علی الاطلاق که آثار حکمت در مخلوقات او هویداست بلکه بجهة فایده ایست
که آن نیز راجع بخود ما است چراکه ذات پاک حقتعالی غنی مطلق است و اصلا
احتیاجی از برای او نیست پس البته خلقت انسان بجهة معرفت و عبادت اوست
کما قال جل وعز وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ یعنی خلق نفرمودم
جن و انس را مگر بجهت عبادت و عبادت مفید است اگر با معرفت باشد و معرفت
حاصل نمیشود مگر بتعلیم پس بدانکه شخص نابالغ چون بالغ شود واجبست که در همان روز
اول بلوغ بلکه ساعت اول آنکه در صدد یادگرفتن اصول دین بلا خلاف باشد
همچنین صورت نماز و مسائل واجبهٔ آن و اسباب موجبهٔ غسل که هرگاه قبل از
بلوغ بعمل آمده است بمجرد بلوغ غسل آن برا او واجبست مثل مس میت مثلا اگرچه غسل هم
کرده باشد در نابالغی و بلوغ دختر داخل شدن اوست در سال نُه و پسر در سال
شانزده همچنین تعلم مسائل حلال و حرام که اگر در نابالغی مشغول ذمهٔ کسی شده اداء آن
نماید یا معامله که میکند بر وجه صحت عمل نماید همچنین فروع دین و مسائل واجبهٔ آنرا
بدانکه نابالغ موصوف بکفر و اسلام نمیشود ولیکن در طهارت و نجاست تابع
والدین خود باشد و چون بالغ شود ملاحظهٔ خود او میشود اگر بعقاید حقه معتقد است
طاهر است و الا نجس خواهد بود باب اول در اصول دین است و آنچه تعلق
بآن دارد و آن سه مقصد است مقصد اول در احکام تقلید است و آن در لغت یعنی
قلاده در گردن نمودنست و بدانکه مردم مطلق العنان خلق نشده اند زیراکه عقل هر عاقلی
حاکمست براینکه حقتعالی را احکامی هست که هر مکلفی باید آنها بداند بجهت عمل نمودن و
آن بغیر واسطه از حقتعالی بایشان نخواهد رسید و در این زمان دست ما از دامان

او که مراد نبی و ائمه بعد اوست کوتاه است پس باید از کلام خدا و احادیث حجتهای
او فهمید و ماها نیز قدرت بر فهم آنها نداریم پس چاره نباشد مگر رجوع بعلماء اعلام
و اخذ فتاوی ایشان بجهت عمل نمودن در احکام فروع دین و همین است معنی تقلید در
شرع مبین و باید آن مجتهد یکه عوام تقلید او بنمایند از جمیع علماء اعلم باشد و جامع
الشرایط و نگاه دارندهٔ دین خود و عمرش زیاده مصروف در امورات آخرت باشد
و شرط است در او که بقدر ضرورت داشته باشد از هر یک از علم صرف و نحو و علم
اصول و منطق و علم رجال و فقه و تفسیر کلام الله و احادیث نبویه و ائمه اطهار علیهم
السلام و علم لغت عرب و صاحب اجتهاد مطلق باشد یعنی ملکهٔ راسخه باینکه قوهٔ
استنباط اغلب احکام را داشته باشد همچنین دارای قوهٔ قدسیه باشد یعنی استقامت
سلیقه در استنباط مطالب از اشارات و کلمات اهلبیت عصمت علیهم السلام
همچنین باید ذکور و بالغ و حی و فراموشی زیاد نداشته باشد و مملوک نباشد و
نیز باید عادل باشد بدانکه هر گاه کسی با وجود علم بلزوم تقلید ترک آن نمود
و با همین تشکیک و تسامح نماز نمود و ملاحظه احتیاط هم نکرد عبادات او کلاً
باطل اند اگر چه مطابق واقع هم بعمل آمده باشند و الا اگر از روی غفلت موافق
آنچه از مادر و پدر یا معلم شنیده یا در کتب مجتهدین غیر حی خوانده بعمل آورد و بعد
که بنای تقلید را گذاشت دید که مطابق با آن بود عباداتش صحیح است علی الاقوی
و هر گاه کسی فتوی اعلم را باشتباه فهمید و بمردم گفت بعد که معلوم شد هر گاه دست رس
برسانیدن آن صحت دارد باید برساند و الا ضرر ندارد بدانکه هر گاه از برای شخص علم باینکه
مجتهد ممکن نباشد اکتفا بمظنه بعید نیست بلکه هر گاه در یکی از ایشان احتمال باشد که در

دیگری نباشد تقلید او متعین است اما از برای عوام که درست تشخیص اعلم ایشان نتوانند
بدهند استعمال بقول اهل خبره نمایند کافیست مثل اینکه بپرسند از کسی که او تشخیص
اعلم و غیر آنرا بتواند نمود بدانکه مدعی باید مدعی علیه را در محاکمه ببرد اعلم هر دو در صورت
دست رس و امکان و الا مخیر است همچنین در اموریکه در استحباب آنها خلاف
نباشد تقلید هر مجتهد میتوان نمود اگرچه میت باشد مسئله بدانکه شخص مکلف باید
مقلد باشد یا مجتهد یا عامل باحتیاط چنانچه مجتهد باید عامل باجتهاد باشد یا باحتیاط
مسئله هرگاه شخص شنید قول مجتهد را از عادلی و عمل بر آن نمود مثل اینکه کف پای
نجس زمین کل مطهر است و بعد خلافش ظاهر شد پس هرگاه وقت باقیست نمازش را
باید اعاده کند و الا ضرر ندارد مسئله هرگاه دو مجتهد باشند یکی اعلم و دیگری
اورع ظاهراً اینکه در تقلید اعلم مقدم است اما بعضی لازم دانسته‌اند تقلید
اورع از دو مجتهد مطلق که هر دو عادل باشند مقصد دوم از باب اول
در عدد اصول دین و بیان توحید و نبوت و معاد است و در آن چهار فصلست

فصل اول در تعداد اصول دین و صفات سلبیه بدانکه اصول دین بر دو قسم است
اصول اسلام و اصول ایمان اما اصول اسلام اعتقاد بتوحید و نبوت و معاد باشد
و اصول ایمان بر اصول اسلام علاوه است اعتقاد بعدل حقتعالی و امامت
ائمه اطهار علیهم السلام پس در اول ظاهر و ناقص باشد و در ثانی کامل و ظاهر اما
صفات سلبیه بدانکه حقتعالی ذاتاً در چیزی نیست بعلت وقوع او درین صورت
محصور در آن شئ است و آن علامت حدوث باشد و نیز دارای چیزی نباشد چرا
که محل و مکان از برای غیر خواهد شد و آن مطلقا حادث است خواه آنغیر قدیم باشد

ف در عدم ضرر آن

در اصول دین

و صفات سلبیه

یا حادث و نیز از حضرت باری چیزی متولد نشده است بعلت اینکه آن چیز جزء او تعالی خواهد شد و متولد از چیزی هم نشده بعلت اینکه هر گاه چنین باشد جزء آن شئی و مولود از آن خواهد شد پس در هر دو صورت باطل بعلت اینکه تجزیه و تفرقه هر دو علامت حدوث باشند نه قدیم و نیز در چیزی مستقر نباشد زیرا که آن شئی حامل و اقوی از او خواهد شد همچنین بر او هم چیزی مستقر نباشد بعلت اینکه آنچیز اعلی از او خواهد شد و هر دو علامت حدوث باشند همچنین نه چیزی منسوب باوست و نه او منسوب در چیزی بعلت اینکه نسبت بر هر دو تقدیر افتراقست و آن یافت نشود بوجود طرفین و ذات پاک حق در مقام ازل و ابد وحید و فرید است پس منسوب به و منسوب هر دو حادث باشند همچنین حقتعالی با غیر خود متحد نباشد چه اتحاد یکی شدن دو شئی موجود است بدون زیاد و کم یا تبدیل چیزیست بچیز دیگر و آن در ممکن جایز است و در قدیم محال همچنین نه فوق چیزی باشد و نه تحت آن زیرا که لازم آید بودن ذات او در چیزی که آن جهت فوق باشد و بودن چیزی در او که آن جهت تحت باشد و هر دو در قدیم محالست همچنین ذات پاک حقتعالی بسمتی دون سمتی دیگر نباشد بعلت اینکه محصور در آن سمت و خالی از سمت دیگر خواهد شد و آن نیز علامت حدوث باشد نه قدیم و نیز حلول در چیزی نماید زیرا که حلول قیام موجودیست بموجودی یا بر سبیل تبعیت چون قیام اعراض با جسام یا بر سبیل ظهور مانند قیام ارواح با جسام و هر دو علامت حدوث باشند و مطلقا ذات حقتعالی دیده نشود چه در دنیا و چه در آخرت نه بظاهر و نه بباطن و خود فرموده است لن ترانی یا موسی و لن از برای نفی ابدیست یعنی هرگز مرا

بخواهی دید ای مؤمن **فصل دویم** از مقصد دویم باب اول در صفات ثبوتیه حقتعالی
بدانکه حقتعالی موجود است بعلت اینکه ایجاد عالم را فرموده و الا قادر بر ایجاد آن
نبودی و قدیم بذات خود باشد و در هیچ حال عدم بر او روا نباشد و الا وجودش
عین ذات و مسبوق بغیر خواهد بود و همیشه باقی است بعلت استمرار و تجدد آثار
و آیات او و نیز حی و زنده است چرا که حیوة در مخلوقات خود آفریده و
حیوة او نیز مثل خودش قدیم است و الا زندگیش مستفاد از غیر خواهد بود و در الوهیت
وحید و فرید است زیرا که غنی مطلق و ماسوایش با و محتاج باشند همچنین متکلم است
بواسطهٔ فعل او نه من حیث الذات بعلت ترکیب آن و نیز قادر است بعلت وجود
ماسوایش موقوف بفعل او همچنین مختار است چرا که اختیار و مختار مخلوق اوست
و بعض مصنوعات خود را با وجود قدرت بر تقدیم بتاخیر انداخته است و نیز عالم است
بعلت خلقت او علم را در بعضی همچنین مرید است و اراده او از صفات افعال
اوست نه من حیث الذات و در هر معلوم و مقدور عالم و قادر است چرا که جمیع آنها
در احتیاج بسوی او مساویست و ذات او از غیر خود غنی مطلق است و نیز عادل است
در هر فعل خود و عدل در لغت ضد جور و وضع شی است در محلش و نیز بی شبیه و بی نظیر است
کما قال جل جلاله لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و نیز سمیع و بصیر باشد بدون آلت سماعت
و بصارت **فصل سیم** از مقصد دویم از باب اول در بیان اثبات نبوت خاتم
انبیا مع انبیاء سلف صلوات الله علیهم اجمعین بدانکه چون در حکمت واجب شد واسطه
بجهت تبلیغ احکام حق بخلق پس فرستاده شدند انبیاء از جانب حقتعالی با معجزات بلکه
صحیح النسب و طاهر المولد و مستقیم الخلقه و پاک و مبرای از جمیع حالات دنیه خلقی

فصل دویم در صفات ثبوتیه

فصل سیم در اثبات نبوت خاتم النبیین

وخلقی که موجب نفرت مردم گردد تا اینکه باین صفات مابین نبی و امت امتیاز
باشد وبلا انکار امر ونهی او را اجابت حق دانسته قبول نمایند پس جمیع انبیا و اوصیا
ایشان واحکام آنها را باید برحق دانست وشریعت محمد را ناسخ شرایع جمیع انبیا
دانست وشریعت او را ناسخی نباشد چراکه او خاتم الانبیاء و بعد او پیغمبری
نخواهد بود فصل چهارم از مقصد دویم باب اول در بیان اثبات امامت ائمه
اثنا عشر علیهم السلام وذکر رجعت بدان چونکه در حکمت لطف حق که نزدیک
نمودن بنده است بطاعت الهی و دور نمودن او ست از معصیت واجب
شد ونبی مخلوق وعبد بوده ماندن او تا آخر الزمان تکلیف نبود پس نصب
امام نیز در حکمت واجب شد تا حکم حقتعالی را بخلق برساند زیرا که آناً فاناً تکلیف
تازه میشود به تجدد احوال مکلفین تا روز قیامت پس بامر خدا از دست محمد بن
عبدالله علی ابن ابیطالب علیه السلام منصوب در امامت شد بلافصل زیرا که
در امت نبی کسی بغیر علی نبود که شریک رسول خدا باشد در هر فضیلت و جامع
جمیع صفات نبوت باشد بجز پیغمبری ونصوص بر امامت آنحضرت از حد
شمار بیرون است وآیه انما ولیکم الله وقول رسول ص در غدیر خم کافیست پس
نصب امام از جانب حقتعالی باشد نه اجماع امت و آنحضرت امام اول است
و امام دوم فرزندش امام حسن ع باشد وسیم امام حسین ابن علی چهارم امام زین العابدین
پنجم امام محمد باقر ع ششم امام جعفر صادق ع هفتم امام موسی کاظم ع هشتم امام رضا
نهم امام محمد تقی ع دهم امام علی النقی یازدهم امام حسن عسکری ع دوازدهم امام
محمد مهدی ع و امام محمد مهدی ع غایب از نظرها و منتظر امر الهی باشد که ظهور فرماید

چون

وچون ظاهر شود پر میکند زمین را از عدل پس از آنکه پر شده باشد از ظلم وجور
ومدت سلطنت او هفت سال باشد بطولانی هفتاد سال حال بدانکه پیغمبر باید
معصوم باشد یعنی عاری از گناهان کبیره وصغیره وکذب وخطا وسهو ونسیان
وغیر آن از صفاتی که معتبر است در پیغمبر وجمیع این صفات نیز در امام موجود
باشد سوای نبوت اما رجعت بدانکه مجمل آنچه را سزاوار است اعتقاد بر آن اینست
که چون منقضی شود از سلطنت حضرت قائم عجل الله فرجه پنجاه و نه سال حال حسین
ابن علی با هفتاد و دو تن که با او شهید شدند ظهور فرمایند با ملائکه ناصرین او که ژولیده
مو وغبار آلوده نزد قبرش هستند پس امر خلافت قائم شده جمیع قتله خود را
با کسانیکه راضی بفعل ایشان بوده اند بقتل میرسانند وچون بلوای عام بر آنحضرت
نمایند بیاری او علی ابن ابی طالب ظهور فرماید و با فرزند خود حسین سیصد و نه سال
بماند پس ضربتی بر فرق او زنند و او را شهید نمایند و فرزند او حسین علیه السلام
مدتی بماند و مدت سلطنت او پنجاه هزار سال خواهد بود وچون علی در موت
خود باقی ماند چهار یا شش یا ده هزار سال پس رجوع بدنیا فرمایند با جمیع
شیعیان خود و جمیع ائمه و پیغمبر خدا صلی الله علیه و علی آله نیز بدنیا
رجوع خواهند فرمود حتی قائم آل محمد نیز زیرا که از برای هر مؤمن خالص یکموت
و یکقتل است سوای علی ابن ابی طالب که از برای او دو قتل و یکموت است چنانچه خود
بیان فرموده است مقصد سیم از باب اول در کیفیت معاد
و احکام اصناف خلق و اسباب ارتداد است در آن سه فصل است
فصل اول در کیفیت معاد است بدانکه آن عبارت است

از رجوع ارواح باجساد خود شان و همین است معنی قیامت و اعتقاد بر آن و آنچه در آن
ذکر میشود واجبست پس واجبست اعتقاد بپرواز نمودن نامهای اعمال خلق در قیامت
و آن نامه است که میت قبل از ورود نکیرین با مرد و ملکت که فتان القبور نام دارند با
دهن خود می نویسد بر بعض کفن خود آنچه راکه بعمل آورده است از صغیره و کبیره و زشت
و زیبا پس آن دو ملک میان آن راشق نمایند و بر گردن صاحبش اندازند اگر عاصی است
از کوه احد سنگین تر شود و الا فلا و چون قیامت بر پا شود آن کتابها پرواز نمایند
و باز بر گردند پس هرگاه صاحبش محسن باشد از پیش رو با دست راست آنرا خواهد گرفت
و الا از پشت سر کتابش چنان بر پشتش میخورد که از سینهٔ او بیرون آید و بدست
چپ آنرا بگیرد و وقوع معاد برای پاداش اعمال است کما قال الله تعالی وَ اِنَّمَا
یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الْاَبْصَارُ دیگر از آنچه اعتقاد بر آن واجبست بودن صراط است
و آن جسریست بر جهنم کشیده شده که اول عقبهٔ آن متصل است بمحشر و صاعد است
بسوی جنت و ما بین صعود و نزول آن هزار هزار سال است که در آن پنجاه عقبه است
و در هر عقبه هزار سال توقف خلقست و آن پل از برای عاصی از دم شمشیر تیزتر
و از مو باریکتر اما از برای مطیع وسعت آن چون وسعت بین آسمان و زمین است
همچنین حوض کوثر نیز اعتقاد بر آن واجبست و از نهر کوثر آب در آن میریزد و
ساقی آن علی ابن ابی طالب است و شفاعت میکند در آن روز محمد مصطفی صلوات الله
علیه و آله اهل کبائر از امت خود و اهلبیت خود و سائر انبیاء سلف را و انبیاء
سلف از امت خود کسی را که خدا دین او پسندیده باشد و ائمه علیهم السلام
شیعیان و محبان خود را و نیز واجبست اعتقاد به بودن بهشت موجود یعنی بهشت

خلد و جنان دنیا نیز موجود است نزد مغرب و ساکن باشند در او ارواح مؤمنین
تا نفخهٔ صور همچنین گویا شدن اعضا و جوارح در قیامت بجهت شهادت دادن
بآن عمل بانچه کرده اند صاحبانشان در دنیا همچنین اعتقاد به بودن میزان که دو کفه
باشد که در یکی حسنات را سنجند و در دیگر سیئات را و بقول بعضی آن ولایت ائمه
باشد و بقول بعضی عدل حقتعالی و حق آنست که فرق ما بین این سه قول نیست همچنین
واجبست اعتقاد به بودن جهنم و دوزخ و مخلد بودن اهل آن در آن و مخلد بودن اهل
بهشت در بهشت و واجبست اعتقاد بر آنچه قرآن ناطق است یا رسول خدا صلعم خبر
داده اند از سؤال نکیرین در قبر نسبت بآنکه ایمان یا کفر را خالص نموده باشد و همچنین
حشر و نشر و دیر انکیختن حقتعالی کسانی که در قبر باشند و ساعت و قیامت و مرصاد
که آن بنائی و مقامی است بر صراط که نمیگذرد هیچ بنده که مظلمهٔ دیگری بر او باشد
همچنین باید بر حق دانست آنچه در بهشت از نعمت باشد و آنچه در جهنم از عذاب
و قلبًا اعتقاد بر اینها و تحصیل علم تمام آنها بر هر یک از مکلفین واجبست

فصل دویم از مقصد سیم در احکام اصناف خلق است بدانکه احکام مردم
مختلف میشود باحوال ایشان پس هرگاه اعتقاد قلبی در اصول دین و احکام شرع
خاتم النبیین داشته بر آن عمل نمایند بدون شک و ظن و تقلید طاهر باشند
و الا مرتد و کافر و نجس العین اند بدانکه قبل از بلوغ هرگاه کسی تقلیدًا بگفته پدر
و مادر یا غیر آنها یقین بامور حقه از اصول دین حاصل نمود و تمام عمر بر آن حال باقی
ماند بدون شک و ظن و شبهه و احتمال خلاف بی عیب است علی الاقوی هم
در دنیا و هم در آخرت چرا که تحصیل یقین نموده است اگر کسی در اصول دین خود

منظنه داشته باشد و بانهایت سعی و کوشش تحصیل الیقین از برایش ممکن نشود در این
صورت حال او مجهول است و در آخرت معاقب و مؤاخذه اگر چه در دنیا طهارت و
نجاست او غیر معلوم است ولیکن اگر تحصیل الیقین در اصول دین ممکن بود و نکرد و بر منظنه
باقی ماند حکم شاک دارد و نجس میباشد و در آخرت غیر ناجی باشد هر گاه کسی در اول
بلوغ در صدد تحصیل اصول دین بر آمد بعد از چند که گذشت یقین از برای او حاصل شد در این
صورت طاهر و احکام مسلمانان بر او جاریست ولیکن هر گاه قبل از حصول الیقین باصول الدین
خود بمیرد حکم آن در آخرت مؤاخذه و بی عقاب است اما در دنیا در طهارت و نجاست او
محل تأمل است مسئله بدانکه تا تحصیل اصول دین نشود حکم بوجوب نماز مشکل است اما قضای
آن بعد از حصول الیقین واجب است هر گاه در اول بلوغ مکلف ملتفت و در صدد تحصیل
دین خود نبود در این صورت کافر است و نجس واجب است به پدر و مادر که در اول
بلوغ فرزند خود را تنبه و حالی نمایند که خدای و خالقی داری ترا و همه مخلوقات را خلق فرموده
است و او جامع جمیع کمال و منزه و مبری از صفات نقص و عیب میباشد و ازلی
و ابدی باشد و مکانی ندارد و تغیری بر او روا نباشد و او را پیغمبریست آخر جمیع
پیغمبران نامش محمد ابن عبد الله و احکام او جمیعاً از جانب خدا و حقست پس از آن
کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله را تلقین او نمایند که بگوید تا اینکه بدن او طاهر شود
پس کم کم عدد ائمه و معاد و تفاصیل آنها را باو بفهمانند تا باقی احکام دین بر او
منزلت شود که هر گاه در این امر تسامح بشود اگر چه یک روز از اول بلوغ باشد کار
او بسیار مشکل شود ولیکن هر گاه کسی در خاطرش تمام اصول دین باشد اما بعبارت بیان
آنها نتواند نمود خللی و نقصی در دین او وارد نمی آید هر گاه کسی بظاهر شهادتین را

بر زبان جاری نماید مسلم و طاهر است اگرچه اعتقاد قلبی او معلوم نباشد هرگاه
کسی شک در اصول دین داشته باشد و خود آنرا ظاهر کند بیشک نجس باشد هرگاه
خود ظاهر نکند اما از افعال و کردار او معلوم باشد مثل اینکه ضروری از ضروریات
دینیه را سهل شمارد یا مرتکب محرمات بشود در این صورت نیز عقد زن مسلمه از برای او
جایز نیست هرگاه کسی کلام شکی بگوید مثل اینکه بگوید اگر خدای باشد فلان کار میکند
یا اگر خدائی چه خواهی کرد یا اگر خدائی دارم چنان خواهد نمود یا اگر قیامتی باشد
هم میرسیم چنانچه این الفاظ بلسان عوام الناس جاری هستند پس هرگاه اعتقادش
این باشد از اینکه خدائی یا قیامتی هست ضرر ندارد و الا گوینده آن چون شک
نجس العین و کافر باشد بدانکه هرگاه کسی را در بلاد مسلمانان به بینی ما دامیکه حال
او بر تو معلوم نشود باید او را طاهر بدانی مگر اینکه بر تو ظاهر شود کفر یا ارتداد او که در
این صورت نجس است پس متوجه باش که باندک چیزی مرتد نشوی و بواسطه این دنیا
دنی در آخرت که نهایتی از برای آن نیست معذب نگردی **فصل سیم از مقصد سیم**
در اسباب ارتداد و حصول آن بسه چیز میشود یا بدل یا بزبان یا باعضا و جوارح
اما بدل مثل اینکه بعد از یقین باصول دین در آن شک نماید یا در دل قصد کند که بعد از این
کافر خواهم شد یا اینکه داخل دین فرنگی یا غیر آن از کفار خواهم شد یا اینکه اگر فلان امر
اتفاق افتاد کافر میشوم اگرچه بعد هم کافر نشود مرتد و نجس باشد اما بزبان مثل اینکه
منکر اصول دین یا ضروری از ضروریات دین شود چون نفی صانع لم یزل یا نفی صفتی
از صفات او یا اثبات خلاف حکمت در کارهای او یا اثبات عبث در افعال او
یا نفی نبوت یا معاد مطلقاً خواه از روی استهزا باشد یا شوخی و مطایبه یا اینکه

انکار نماز و روزه و خمس و زکوة و غیر اینها نماید اما حصول ارتداد باعضا و
جوارح مثل اینکه استخفافاً قرآن را بر زمین اندازد همچنین احادیث و اسماء الله و نحو
آنها را یا اینکه پاره کرده دور بیندازد یا لگد بر اینها زند مطلقاً به هر نحو که استخفاف
نماید در هر یک از آنها کافر و مرتد و نجس العین میشود پناه میبریم بخدای عالمیان
از گناه مرتدین و معصیت کافرین باب دویم زاد المتقین در
احکام نماز و روزه است و در آن چهار مقصد است مقصد اول
در مطهرات و نجاسات و احکام غسل و وضو و تیمم و در آن شش فصل است فصل اول
در مطهرات و آن سیزده میباشند اول از آن آب است که مطهر است هر چیز
را که قابل تطهیر بوده باشد غیر آن چون سگ و خوک مثلاً خواه بقدر کر باشد یا
لیکن اگر کمتر از کر باشد یا متعفن بچیزی غیر نجس که در رنگ و بو یا مزه تغییر کرده باشد
بمجرد ملاقات با نجس نجس میشود فرع بدانکه تعریف کر آنست که بوزن تبریزی
هشت عباسی صد و بیست و هشت من باشد بنقیصه بیست مثقال و بحسب مساحت
در هر یک از طول و عرض و عمق سه وجب و نیم باشد هرگاه در اندازه اینها
کلاً یا بعضاً اختلاف باشد مجموع چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باید بوده باشد
دویم از مطهرات آفتاب است که پاک میکند زمین و غیر منقول را مطلقاً خواه
روئیدنی باشد مثل درخت و گیاه قائم در زمین یا غیر روئیدنی باشد مانند دیوار
و در و پنجره و سقف و نحو آنها در حالتیکه تر باشد و با آفتاب خشک شود یا
خشک باشد و تر کنند آنرا سیم از مطهرات زمین است و آن پاک میکند ته
چکمه و نعلین و قدمین را با راه رفتن یا مالیدن بر زمین بحیثیتیکه عین نجاست زائل گردد

اگرچه احوط راه رفتن بر زمین است بقدر پانزده ذراع هرگاه بکمتر بر طرف بشود و الا زیاده تا بر طرف بشود امّا در امثال آن مثل عصا و ارّاده و غیر آنها عدم طهارت است بلکه احوط اکتفا بنعلین و چکمه است نه غیر آن و احوط بلکه اقوی طاهر و خشک بودن زمین است چهارم اسلام است که پاک میکند بدن و رطوبات کافر را از آب دهان و دماغ و بلغم و امثال آن با آنچه را که متّصل ببدن او است از مو و ناخن و دندان لیکن آنچه رامس برطوبت قبل از اسلام نموده نجس است حتّی عرق قبل از اسلام که در حین اسلام باقی ماند در بدن او و علی الاحوط همچنین جدا شدن غساله مطهّر رطوبت باقیه در لباس و غیره است بعد از فشار علی الاحوط پنجم از مطهّرات انقلاب باشد مثل قلب شدن شراب بسرکه بلکه ظرف آن نیز بالطبع پاک میشود ششم استحاله جنس است یعنی بدل شدن حقیقت نجس یا متنجّس بچیز غیر نجس مثل افتادن سگ در نمک زار و نمک شدن آن که نمکش طاهر است یا سوختن نجس که خاکستر آن پاکست امّا در زغالش احوط اجتناب است هفتم انتقال است یعنی نقل نجس بمقامیکه محکوم بطهارت باشد بحسب اسم اگر داخل اسم آن بشود مثل دم صاحب نفس سائله که نقل شود به بطون غیر صاحب نفس سائله مثل ششپش و کیک و کنه و امثال آنها که نسبت آن خون بآن حیوان داده شود و از آن بابست دخول آب نجس بعروق اشجار و غیره هشتم از مطهّرات کم شدن دو ثلث از آب انگور است بعد از جوش و غلیان آن بآتش که نجاست آن بسبب عدم ثلثان و جوش آمدن باشد لیکن غلیان آن بآفتاب و هوا احوط اجتنابست و احوط اینکه بکیل و وزن هر دو تحقیق نمایند اثر او آلت مختصّه آن هرگاه در آن زنند و بعد از ثلثان بیرون آورند ضرر ندارد

نهم زوال عین نجاست است از باطن بدن مثل باطن دماغ و دهان و گوش و احوط اجتناب از غذائیست که باقی میماند بپای دندان هرگاه نجس شود و نجس بودن دهان از بول پاک میشود بدو دفعه منفصل نمودن با آب بلکه از غیر بول نیز بدو دفعه علی الاحوط دهم از مطهرات بیرون آمدن خون است از محل ذبح یا نحر حیوان حلال گوشت بقدر متعارف که با آن حکم بطهارت و باقیه در اعضای ماکول او میشود نه غیر یازدهم سنگ استنجاست و نحو آن از کهنه و غیره و متعین است در آنها سه بودن و پاک و جایز التصرف و غیر حریر و غیر و جوب با الاحترام بودن و هرگاه سه ازاله نشود زیاده کند تا بشود و آن پاک میکند مخرج غایط را هرگاه نجاست نرسیده باشد بغیر محلیکه عادت قرار گرفته است بر نجاست آن و الا متعین است آب دوازدهم استبراست که با آن حکم بطهارت رطوبت مشتبهه ببول و منی میشود و الا نجس و استبرا در منی بول است و در بول سه دفعه مساحات بقوت از مخرج مقعد تا بیخ ذکر تا سر حشفه و احوط نیز سه مرتبه فشار دادن سر حشفه است سیزدهم از مطهرات غایب شدن مسلم است اگر بحد تمیز رسیده باشد با علم بنجاست در بدن یا جامه او یا چیز دیگر و حاضر شدن او با احتمال تطهیر طاهر است و احوط اینکه استعمال او بچیزی باشد که طهارت در آن شرط است فصل دویم از مقصد اول

باب دویم در نجاسات است و آن یازده میباشند اول و دویم از آن

بول و غایط حیوانیست که صاحب نفس سائله باشد باینکه خون او در وقت ذبح یا نحر جهنده باشد خواه صحرائی باشد یا دریائی پرنده باشد یا چرنده خواه حرام الاصل باشد چون انسان یا عارضا چون حیوان جلال یا حیوان موطوء

نجس — و حلال گوشت نباشد

انسان / ۱

انسان دبرا یا فرجا سیم وچهارم وپنجم از نجاسات میته وخون ومنی حیوانیست
که خون جهنده داشته باشد خواه حلال گوشت باشد یا نباشد لیکن خونی که مشتبه
بنجس باشد یا بعد از ذبح در اعضای ماکول حیوان حلال گوشت باقی میماند حکم بطهارت
اوست ششم وهفتم از آن سگ وخوکیست که در غیر دریا ساکن باشند بانیکه
صحرائی بنامند آنها را نه دریائی همچنین هر جزئی از اجزاء آنها حرام است
ونجس هشتم از آن کافر است مطلقا حتی مجوس ونصاری ویهود ومرتد نهم شراب
وهر مسکر روانی اگرچه بخشکد هم نجس است دهم فقاع است که از جو بعمل می آید ومعتبر
در آن صدق اسم است در عرف عرب یازدهم از نجاسات بنا بر احوط عرق
جنب بحرام وعرق شتر جلالست بلکه هر حیوان جلال مطلقا خواه آن عرق در حین
حصول جنابت باشد یا بعد در زن باشد یا مرد از زنا ولواطه باشد یا وطی بهیمه
وغیره از آنچه حرمت آن ذاتی است بلکه در وطی روز روزه وظهار قبل از کفاره
نیز علی الاحوط همچنین جنب بحلال هم اگر بحرام جنب شد عرقش نجس است فصل سیم
از مقصد اول باب دویم در احکام غسل وتوضیح حکم وضو وتیمم است بدانکه
کیفیت غسل بر دو قسم است ترتیبی وارتماسی اما ترتیبی بعد از نیت نمودن اول
شستن سر وگردنست بتمام آن وواجبست که آب را بزیر موی سر وریش برساند
ونیز آنچه از گوش ودماغ وچشم ودهان ظاهر باشد باید بشوید پس طرف راست
بدن را تماما بشوید تا سر انگشتان بلکه بجهة یقین نیز قدری از گردن ودوش جانب
چپ را از قبل وبعد داخل در شستن نماید واحوط شستن تمام عورتست بجهة یقین پس از آن
طرف چپ مانند طرف راست بشوید وباید ترتیب مذکور را از دست ندهد اما

صورت غسل ارتماسی بردن تمام اعضا و جوارح است بزیر آب بنحوی که جمیع بدن را
آب فرا گیرد حتی زیر مو و ناخن اما احکام مطلق غسل چه ارتماسی و چه ترتیبی چنین است
که باید اولا آب غسل طاهر باشد یعنی نجس بلکه مشتبه بنجس هم نباشد و نیز واجب است که مطلق
باشد یا اینکه مضاف مانند گلاب و امثال آن از مضافات نباشد همچنین واجب است
که آب و مکان غسل مباح باشند یعنی غصبی بلکه مشتبه بغصبی نیز بنحو محصور نباشند
همچنین باید بدن غسل کننده تماما پاک باشد قبل از نیت نجس و طهارت آن
بعد از ازالهٔ عین نجاست از آب قلیل بدو مرتبه است و از آب کثیر نیز بفرو بردن
در آن بدو مرتبه همچنین باید قبل از نیت آنچه را که در دست و پا و سایر اعضا است
که مانع از وصول آب است بظاهر بشره دور نماید مطلقا خواه انگشتر و امثال آن باشد
یا چرک یا چربی و نحو آن هرچه باشد بدانکه احکام وضو و تیمم نیز مانند احکام غسل است
مگر اینکه علاوه است در وضو و تیمم موالات یعنی بعمل آوردن آن پی در پی

علی الاحوط

فصل چهارم از مقصد اول باب دوم در کیفیت وضو است

کیفیت وضو

بدانکه طریقهٔ ساختن وضو آنست که بعد از نیت آن اولا روی را از رستنگاه
موی سر تا آخر زنخ بحسب طول بشوید و در عرض آنچه را که فرا گیرد انگشت ابهام و
وسطی بلکه قدری از اطراف نیز بجهة حصول الیقین زیاده بشوید بعد از آن دست راست
را پس دست چپ را از مرفق الی سر انگشتان از سمت اعلی بشوید بلکه از
مرفق هم قدری بالاتر بجهت حصول الیقین بشوید و باید احتیاطا طهر را در آنها از دست
ندهد پس از آن با همان رطوبت که باقیست از وضو در دست با دست راست
مسح نماید از پیش روی بقدر مسمّا کافیست و افضل بقدر سه انگشت است

پس از آن بلافاصله با همان رطوبت پشت پای راست را پس پشت پای چپ را
از سر انگشتان تا کعبین مسح نماید بلکه تا مفصلین علی الاحوط و باید ترتیب را بنحو
مذکور از دست ندهد با موالات در آنها چنانچه مذکور شد فصل پنجم از
مقصد اول باب دوم در ذکر چیزیست که تیمم بر آن جایز است
بدانکه بر شش چیز تیمم میتوان نمود اول خاک دوم ریگ سیم زمین چهارم سنگ
پنجم غبار ششم گل ولیکن تا خاک خالص ممکن باشد بر آن باید نه غیر آن علی الاحوط
پس از آن بر ریگ و بعد بر زمین و بعد از آن بر سنگ و بر فرض عدم قدرت
بآنها جمیعاً بر غبار خالص پس از جمیع آن هر چیز که باشد از البسه و فروش و یال اسب
و امثال آنها و شرط است در آنها احکامیکه در آب و مکان غسل مشروط بودند
و هرگاه در آنها غبار پیدا شد تیمم بر آنها جایز نیست پس از آن بر فرض عدم قدرت
بر آنها بر گل خالص تیمم کند بشرط عدم قدرت بر خشکانیدن آن و لیکن اگر سنگ
و غبار هر دو ممکن باشد جمع نماید و اگر ممکن نشد مگر سنگ و گل احوط جمع است
میان تیمم بسنگ و گل هر دو بدانکه تیمم نمودن بر معادن و غیر زمین مانند
اشنان و امثال آن مطلقا جایز نیست و بر زمین شور و زار مکروه است فصل
ششم از مقصد اول باب دوم در کیفیت تیمم بدانکه واجبست
در تیمم که بعد از نیت بداند که این تیمم بدل از وضو است یا غسل بقصد تعیین
احدهما بجا آورد قربةً الی الله پس از آن دست بزند بر آنچه بر آن تیمم میکند دو
دفعه علی الاحوط دفعه اول بکشد بجبهه پیشانی و پشت دستها و دفعه دیگر دو ضرب
یکی از برای پیشانی و دیگر بجبهه پشت دستها و حد تیمم آن است که مسح شود از رستنگاه

موی سر تا سر اعلای دماغ بلکه احوط مسح تمام جا جبین است بهر دو کف دست پس
از آن با کف دست چپ پشت دست راست را مسح نماید از مقام بند
دست تا سر انگشتان پس از آن بهمین طریق پشت دست چپ را با کف دست
راست مسح نماید بدانکه تیمم در صورتی جایز است که وضو و غسل ممکن نباشند
و الّا فلا توضیح بدانکه در اعضای تیمم ماسح را بر ممسوح باید کشید بلا فاصله چیزی
با ترتیب و موالات در آنها بطریق و ردیف مذکور بلکه ما بین دو ضرب نیز
باید موالات بوده باشد و هر حکمیکه در مکان و آب غسل بود در مکان تیمم و آنچه را
که تیمم بر آن بنمایند جاریست مقصد دوم از باب دوم در بیان
نواقض وضو و موجبات غسل و احکام خون حیض و نفاس و استحاضه و در آن
پنج فصلست فصل اوّل در نواقض وضو و آن بهفت چیز حاصل میشود اوّل
و دوّم و سیّم بول و غایط و بادیست که از معده بیرون شود مطلقا خواه از
موضع متعارف خارج شود یا غیر آن و خواه با صدا باشد یا بی صدا که وضو را می شکند
چهارم رطوبت مشتبهه ببول و منی است که ظاهر شود در حال استبراء یا قبل از آن
نه بعد پنجم خوابست هرگاه غالب شود بر چشم که نه بیند چیزی را یا نشنود صوتی را
ششم بیهوشی است که در اندام و بدن شخص ظاهر شود بجائیکه احوال خود را نفهمد
مطلقاً مبطل وضو است خواه از جنون باشد یا مستی یا چیز دیگر هفتم از نواقض
وضو خون استحاضه قلیله است فقط لیکن کثیره و متوسطه علاوه وضو باعث
غسل هم میشود فصل دوم از مقصد دوم در بیان چیزهائیکه ناقض وضو نیستند
و علاوه باعث غسل هم میشوند و حصول آنها بهفت چیز میشود اوّل از آن مس میّت

هرگاه قبل از اتمام سه غسل باشد و بعد از مردن و سرد شدن او و نجاست میت
نیز بعد از سرد شدن است بلکه قبل از سرد شدن و بعد از مردن علی الاقوی واحوط
و دوم از آن استمناست یعنی طلب منی کردن با انزال اگرچه بخیال هم باشد
مطلقا لیکن در صورت عدم انزال نه ناقض وضوست و نه باعث غسل سیم
از آن احتلام است یعنی جنب شدن در خواب چهارم جماع است مطلقا خواه با انزال
منی بوده باشد یا نه و تحقق آن با بغایب شدن حشفه است در قبل یا دبر زن از برای
مرد و زن یا دبر پسر یا وطی بهیمه یا بیرون آمدن منی از مرد یا زن پنجم خون حیض
و ششم خون نفاس و هفتم خون استحاضه کثیره و متوسطه یا شند و جمیعا
ناقض وضو و باعث غسل میباشند و کیفیت احکام هر یک در مقام خود
مذکور خواهند شد انشاء الله تعالی شانه فصل سیم از مقصد دویم باب
دویم در احکام خون حیض است و آن خونیست که از طرف چپ فرج زن بیرون
می آید و علامت آن اینست که گرم و سیاه و جهنده است در غالب اوقات
و با آن عادت بهم میرسانند زن در هر ماه پس در صورت علم بآن بی اشکالست
و اما هرگاه بخونهای دیگر مشتبه شد پس بجهت حصول یقین هر دو پا را بالا نموده
بر دیوار بگذارد و بر پشت بخوابد و در فرج خود قدری پنبه بگذارد و کمی صبر کند
پس از آن آهسته آنرا بیرون آورد و در آن ملاحظه کند هرگاه خون تمام پنبه را
گرفته باشد بی شک از حیض باشد و هرگاه خون احاطه به پنبه نکرده باشد بلکه
دور آنرا مانند حلقه گرفته باشد حیض نیست بلکه آن خون بکارتست بشرط
اینکه قروح و جروح اندرون فرج را احاطه نکرده باشد مثل احاطه بکارت یا خون

بسیار در فرج او بیاشد که نتوان تشخیص نمود آنرا و هرگاه از دو طرف فرج خون بیرون
آید پس هرگاه بدون امتحان مذکور ضعیفه عبادتی را بعمل آورد باطل است مطلقا
اگرچه بعد هم ظاهر شود که خون بکارت یا خون قروح و جروح بوده است و هرگاه
به بیند خونیکه مشتبه باشد با نفاس مثل اینکه احتمال ولادت بدهد و علم آن نداشته
باشد یا چیزی از او بیرون آید که شک کند که انسانست یا مبدا انسان یا غیر
آن پس در اینصورت هرگاه خون به بیند از حیض محسوبست خصوصا هرگاه با عادت
هم اتفاق بیفتد همچنین در متجاوز از دهم هرگاه خون دیده شود با اوصاف
حیض در آن از خون حیض است و هرگاه بر سه روز خون منقطع شود و نرسیده
بروز دهم باز دیده شود و منقطع گردد پس اگر مجموع از ده روز نمیگذرد کلا
از حیض است همچنین خونیکه بعد از روز سیم از عادت دیده شود و بده نرسیده
بند شود آن خون حیض است مادامیکه نداند که از قروح یا جروح است و حیض
با حمل هم بنابر اقوی جمع میشود و خونی که ضعیفه قبل از سال نهم یا در حال یاس
می بیند غیر از خون حیض است بدانکه حد یاس در قرشی که مراد سیده است تمام
شدن سال شصت میباشد و در غیر قرشی تمام شدن سال پنجاه میباشد
بدانکه اگر در دو ماه دو دفعه مساوی خون دیده باشی صاحب عادت خواهی
بود پس اگر در وقت و عدد هر دو مساوی خون دیده باشی مثل اینکه در ماه
اول پنج روز از اول آن و در ماه ثانی نیز پنج روز از اول آن خون به بینی تو صاحب
عادت عددیه و وقتیه نامند و هرگاه در یکی از آن دو مساوی خون دیده
باشی مثل اینکه در ماه اول از اول آن پنج روز و در ماه دوم از آخر آن پنج روز

خون ببینی صاحب عادت عددیه باشی نه وقتیه و هرگاه از اول ماه اول پنج روز
و از اول ماه ثانی ششم خون دیده باشی صاحب عادت وقتیه هستی نه عددیه و هرگاه در
یکماه یا زیاده از دو ماه اتفاق بیفتد مثل آنچه را که در دو ماه مسبوق مذکور شد نیز ترا
صاحب عادت عددیه و وقتیه گویند یا یکی از آن دو و بیان آن مثل بیان آن ماه
مذکور میباشد بدانکه حکم صاحب عادت وقتیه و مضطربه یکی است مضطربه عبارت از زنیست
که فراموش کند عادت خود را پس از آنکه صاحب عادت مستقره شده باشد
و آن در هر ماه هفت روز را حیض قرار میدهد لیکن حکم مذکور درباره مضطربه
در صورت فراموشی عادت تخلف ندارد در صورتی که عدد و وقت را هر دو
یا عدد تنها را فراموش نموده باشد اما اگر وقت تنهایش را فراموش کرده
باشد در آن تفصیلی است که این مختصره را گنجایش آن نیست همچنین حکم زن مبتدئه
با مضطربه یکیست در اینکه در هر ماه هفت روز را حیض قرار دهد و این حکم در صورتیست
که ممکن نباشد او را باختیار و اطلاع بر حال خود یا رجوع نمودن بعادت
اقوام و خویشان پدری و مادری یا یکی از آن دو یا اینکه از برای او خویشانی نباشد
یا باشد و متفق نباشند یا مطلع شدن بر حال ایشان ممکن نباشد و الا در صورت
امکان عمل بآنها باید نمود و مبتدئه عبارتست از کسیکه تازه خون دیده باشد
و عادت او مستقر نشده باشد توضیح بدانکه در صاحب عادت عددی تنها مسئله
خلافست و اقوی آنست که بمجرد دیدن خون ترک عبادت کند و احوط جمع میان
افعال مستحاضه و تروک حائض است خصوصا هرگاه خون بصفت حیض نباشد و
منتهای مدت دیدن خون حیض ده روز است نه زیاده و اقل آن سه روز [illegible]

که بمجرد دیدن خون حیض ترک عبادت نماید فصل چهارم از مقصد دویم باب
دویم در احکام خون نفاس است بدانکه نفاس خونیست که از فرج زن در حین زائیدن
با فرزند بیرون آید اگرچه مضغه بلکه علقه هم باشد یا بعد از تولدان تا قبل از تمام ده
روز و هرگاه ده تمام شد و بعد از آن خون دید نفاس نخواهد بود و اکثر
مدت آمدن خون نفاس ده روز است و اقل آن بقدر یک لحظه میباشد با نیکه
تحدیدی از برای آن نیست و آنچه بر حایض است از احکام جمیعا نیز بر نفسا جاریست
بدانکه هرگاه زنی صاحب عادت مستقره شده باشد نفاس او بقدر عادت او خواهد
بود ولیکن هرگاه بر کمتر از ده یا بر ده خون او منقطع شود نفاس او تمام مقدار است
و اگر از ده بگذرد عادت او نفاس او ست و تتمه استحاضه و در اینجا ده روز آنرا
نفاس قرار دهند و نیز اعمال مستحاضه را بجا آورند علی الاحوط و اولی جمع است
تا هیجده روز و اینها در وقتیست که در اول و آخر یا در تمام مدت مذکوره خون ببیند
بخلاف اینکه اگر در یکی از اول یا آخر یا اوسط خون دید نفاس او مقدار دیدن
خونست چنانچه اگر در اوسط و آخر یا اول و وسط خون ببیند نفاس او مختص
بطرفین و زمانیکه مابین آنست خواهد بود فصل پنجم از مقصد دویم باب
دویم در احکام خون استحاضه است و آن بر سه قسم است قلیله و متوسطه
و کثیره و تعریف قلیله آنست که پنبه را که در فرج خود میگذارد خون باو برسد
و آنرا فرو نگیرد تمام او و متوسطه آنست که خون در پنبه فرو رود اما از آن نگذرد و
کثیره آنست که خون از پنبه گذشته بکهنه برسد خواه از کهنه بگذرد یا نه و حکم قلیله
آن آنست که از برای هر نمازی یک وضو لازم است و بس و در استحاضه کثیره غسل

در احکام خون نفاس

در حکم خون استحاضه

۱۰۹

واجبست یکی از برای نماز صبح هرگاه نماز شب را نکند والا جمع نماید میان نافلهٔ شب
وآن با غسل آن چنانچه از برای سایر نوافل شب و روز هم کافیست غسل هر یک از
فرایض آن دیگر از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی دیگر از برای
مغرب وعشا که جمع کند نیز میان هر دو و هرگاه بخواهد که هر نماز را بیک غسل
بکند نیز جایز است و غیر از سه غسل مذکور نیز از برای هر نمازی یک وضو واجبست
و در استحاضهٔ متوسطه حکم قلیله را که از برای هر نمازی یک وضو باشد واجبست
با زیادتی یک غسل در وقت صبح هرگاه آن خون قبل از نماز ظاهر شود با اوصاف
آن والا حکم قلیله را دارد بلکه این حکم در هر نمازی بنا بر احوط جاریست وخون
استحاضه باید نسبت بیک اندازه بماند پس هرگاه تبدیل روی دهد مثل اینکه
قلت بکثرت یا کثرت بقلت مثلاً برگردد حکم آن نیز برگردد پس هرگاه قبل از
غسل نمودن از برای نماز صبح مثلا کثرت بقلت برگردد کفایت میکند یک غسل
واگر آن پیش از غسل نماز ظهرین باشد دو غسل کافیست چنانچه هرگاه بعد از
نماز صبح قلت بکثرت برگردد دو غسل باید نمود و هرگاه بعد از نماز ظهرین باشد
یک غسل همچنین هرگاه بعد از نماز صبح قلت بتوسط برگردد برای او یک غسل است
علی الاحوط همچنین آن خونی که باعث غسل یا وضو میشود از هر یک از کثیره و متوسطه
وقلیله باید اینکه وقوع آن قبل از ایقاع نماز باشد اگرچه در غیر وقت نماز هم
باشد بشرط اینکه بجهة آن خون غسل یا وضو بعمل نیامده باشد پس از دیدن آن بانکه
بر زن واجبست که پنبه را بجهة نماز تبدیل نماید به پنبهٔ طاهر و فرج خود را نیز
باید بشوید و طاهر نماید بلکه احوط آنست که کهنه را بدل نماید اگر نجس شده باشد چنانچه

احوط آنست که بعد از غسل یا وضو نماز را تاخیر ننماید بلکه در صورت عدم ضرر اهتمام
در بیرون نیامدن خون نماید و الا اهتمام واجب نیست بدانکه هرگاه در حین غسل
حدث صادر شود واجبست اعادهٔ آن مطلقا مقصد سیم از باب دویم
در بیان شرایط صحت نماز و احکام لباس مصلی و واجبات و منافیات نماز
و سجدهٔ سهو و کیفیت نماز احتیاطی و شکیات نماز است و در آن هفت
فصل است فصل اول در شرایط صحت نماز و آن ده چیز است اول از آن غسل
واجبی است مثل غسل جنابت و مس میت و حیض و نفاس و استحاضه دویم
وضو است از برای محدث غیر جنب بشرط صحت و شرعی بودن آن سیم تیمم است
در صورت عدم امکان غسل و وضو چهارم سجده بر ما یصح السجود علیه
نمودن یعنی ماکول و مشروب و معدنی و پوشیدنی نباشد پنجم از برای مردان
پوشیدن عورت خود را که عبارت است از قبل و دبر و بیضتان [illegible]
ناف تا بزانو علی الاحوط و از برای زنان تمام اعضا را حتی موی سر بگیر قرص
صورت و ظاهر پشت پا و باطن آن علی الاحوط بلکه احوط ستر جمیع است مگر مقدار
واجب از موضع سجود از پیشانی ششم طهارت در موضع سجده و لباس و بدن
مصلی است که نجاست هر یک از آنها نماز را باطل میشود هفتم مباح بودن
لباس و فرش و مقام نماز مصلی است باینکه غصبی بلکه مشتبه بغصبی بنحو محصور
نباشند هشتم نیت است یعنی دانستن فعلی را که بعمل می آورد با تعیین آن و قصد
قربت در آن نهم استقبال القبله است در حال نماز یعنی عدم استدبار و انحراف
بآن دهم از شرایط صحت نماز دخول وقت نماز است که هرگاه نماز واجبی قبل از

وقت آن واقع شود باطل است فصل دوم از مقصد سیم باب دویم
در بیان احکام لباس نمازگذار است بدانکه احکام لباس مصلی بر دو قسم است بعضی
در نماز حرام است بجهة مردان فقط و آن انگشتر طلا و نحو آن پوشیدن است و همچنین
پوشیدن طلا باف و طلا زری و لباس ابریشمی خالص که نماز مرد با آنها باطل و پوشیدن
او آنها را مطلقا حرام است هرچند در حال نماز هم نباشد لیکن بجهة زنان جایز
و صحیح است و بعض دیگر است که نماز با آنها مطلقا باطل است خواه با مرد باشند
در حال نماز یا با زن و اوّل از آن جامهٔ غصبی است بلکه مشتبه بغصبی پوشیدنست
در نماز دویم پوشیدن لباسیکه کمتر از ساتر عورتین باشد سیّم نماز نمودن با جلد
حیوان ماکول اللحم که تذکیه و ذبح آن از دست مسلمانان نشده باشد یا شده باشد
و از حلال گوشت نباشد اگرچه شرعًا طاهر و پاکست لیکن نماز با آن باطل است
مگر خز و سنجاب که مستثنی است چهارم بقدر درهم بغلی خون نجس با مصلی بودن است
چه در بدن او باشد یا لباس که با آن نماز او باطل خواهد شد لیکن دماء ثلاثه که عبارت
از خون حیض و نفاس و مطلق استحاضه است مطلقا مبطل نماز هستند اگرچه از درهم بغلی
هم کمتر باشند بلکه از خون حیوان غیر ماکول اللحم هم مطلقا اجتناب است علی الاحوط
و اولی پنجم کورک و موی حیوان غیر ماکول اللحم در حال نماز با مصلی بودن است مثل
چسبیده بودن موی گربه مثلا بلکه مطلقا هر جزئی از اجزای حرام گوشت که باشد نماز
با آن باطل است ششم در نماز با مصلی لباس نجس بودنست اگرچه کمتر از ساتر عورتین هم
باشد علی الاحوط مثل کلاه و بند زیر جامه نجس و نحو آنها که نماز با آنها باطل است
همچنین باطل میشود نماز بجهل نمودن نجاست در نماز اگرچه منفذی هم از برای آن نباشد

مثل اینکه در شیشه باشد و سر آنرا از قیر و غیره گرفته باشند فصل سیم از مقصد سیم
باب دویم در بیان واجبات نماز است که بمنزله مقارنات اوست
و آن یازده است پنج از آن رکنی است و مراد بر رکن آنست که ترک آن عبادترا
باطل میکند مطلقا خواه بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل یا نسیان و اول از آن قیام است
در تکبیرة الاحرام و تکبیر متصل برکوع دویم نیت و استدامهٔ اوست تا آخر
عمل یعنی بیرون نرفتن از نیت نماز و آن در حکم رکن و شرط صحت است در هر عبادت
سیم تکبیرة الاحرام است بلفظ الله اکبر بطور صحیح و آن رکن است چهارم رکوع است
در هر رکعت یکمرتبه مگر در نماز آیات که در هر رکعت پنج مرتبه است پنجم سجود است
در هر رکعت دو مرتبه و بدانکه این پنج امر مذکور کلشان رکن بودند و شش واجب
دیگر آن غیر رکن باشند که اول از آن ترتیب است بپنج مذکور دویم ذکرهای ثلاث
یعنی ذکر رکوع و سجود و تسبیحات اربع اما ذکر رکوع کافیست در آن گفتن سبحان
ربی العظیم و بحمده یکمرتبه و احوط با وسعت وقت سه مرتبه است یا گفتن سه مرتبه
سبحان الله و در حال ضرورت یک سبحان الله کافیست و ذکر سجود نیز مثل ذکر
رکوع است مگر اینکه العظیم در تسبیح کبری بدل بالاعلی شود و لیکن تسبیحات اربع در
رکعت سیم از سه رکعتی و سیم و چهارم از چهار رکعتی است بلفظ سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر یکمرتبه و احوط سه مرتبه است و این احتیاط ترک نشود
بلکه احوط نیز خواندن استغفار است یکمرتبه در آخر آنها یا اینکه اکتفا شود بتکبیر تنها
سیوم از واجبات غیر رکنی نماز قرائت حمد و سورهٔ از سورهای قرآن باشد سوای
سورهٔ برائة با ترتیب در میان آیات و کلمات و حروف و دو بسم الله چهارم

تشهد است بلفظ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و در ذکر آنها واجبست نشسته بودن و قرار گرفتن پنجم از واجبات غیر رکنی نماز سلام است که در نماز واجبی واجب و در غیر واجبی شرط صحت نماز باشد و آن جزء نماز است نه خارج از آن و بیرون میرود از نماز بهر یک از السلام علینا و السلام علیکم و لیکن احوط جمع است ششم از واجبات غیر رکنی در نماز موالاتست یعنی عرفا بعمل آوردن نماز را پی در پی پس مجموع یازده امر باشند پنج آن رکنی و شش دیگر غیر رکنی توضیح بدانکه واجبست در هریک از اذکار واجبات نماز موالات و ترتیب و محافظت بر عربیت و اداء حروف از مخارج طبیعیه و عدم مخالفت در حرکت اعرابی و بنائی نمودن آنست فصل چهارم از مقصد سیم باب دویم در بیان منافیات نماز است و حصول آن بپانزده چیز است اول و دویم از آن اکل و شربست یعنی خوردن و آشامیدن در نماز عمدا اگرچه اندک هم باشد مثل غذای پای دندان مثلا اگر صدق بر خوردن یا نوشیدن شود سیم خندیدن در نماز است خواه با صدا باشد یا بی صدا که حبس کند در دل که تغییر یابد احوالش و لیکن تبسم که ماهی صورت نماز نباشد عیب ندارد چهارم گریستن بجهة امور دنیویه باشد مثل گریه نمودن بر ضرر دنیائی یا فوت کسی لیکن گریستن از خوف الهی و نار و شوق جنت بلکه گریه بر سید مظلوم حسین ابن علی ع بی اختیار بلکه باختیار ضرر ندارد پنجم تکلم است که غیر از قرآن و دعا و ذکر خدا باشد اگرچه بدو حرف هم باشد یا بیک حرف که فهماننده معنی باشد ششم و هفتم در نماز دست بستن است و گفتن آمین بعد از حمد بدون تقیه یا خوف ضرر بلکه در تقیه نیز بنابر احوط

پنهان نماز نمودن و تقیه نکردنست در صورت امکان و الا ضرر ندارد هشتم و نهم
ترک نمودن واجبی از واجبات نماز یا زیاد و کم کردن چیزی از نماز است و اینها
هرگاه در ارکان باشند مطلقا نماز باطل است خواه عمدا باشد یا سهوا یا جهلا
و هرگاه در غیر ارکان باشند در صورت عمد یا جهل آن منافی نماز است بدون
سهو که صحت پذیر است دهم از قبله روی خود گردانیدنست در حال نماز
بتمام صورت لیکن بگوشهٔ چشم نظر نمودن مکروه و غیر مضر است یازدهم و
دوازدهم انحراف و استدبار القبله است در نماز بمیل نمودن از آن یا پشت
کردن بآن مطلقا مبطل و منافی نماز است اگرچه سهوا هم باشد سیزدهم نماز
نمودن با جامهٔ غصبی یا بر فرش غصبی یا بر مقام غصبی است بلکه مشتبه بغصبی نیز نباشد
بنحو مخصوص چهاردهم و پانزدهم از منافیات نماز سکوت طولانی و فعل بسیار
بعمل آوردنست در حال نماز بقدری که عرفا او را نمازگذار نگویند یا اینکه از صورت
نماز بدر رفته باشد مثل اینکه بازی کند با ریش یا عمامهٔ خود در نماز مطلقا نماز باطل
میشود خواه عمدا باشد یا سهوا یا جهلا فرع بدانکه علم بمنافیات نماز از هر چیز الزم
است بجهة عوام زیرا که اغلب مردم باطل میشود نمازشان بجهة ندانستن آن
فصل پنجم از مقصد سیم باب دوم در بیان سجدهٔ سهو است و آن
در پنج موضع واجب میشود اول و دوم در تشهد و سجدهٔ فراموش شده است
باینکه از روی فراموشی ترک نموده باشد یک سجده یا تشهد را تا برکوع
رود سیم و چهارم تکلم بیجا نمودنست یا سلام بیمحل گفتن از روی فراموشی سهوا
بلکه بگمان بیرون رفتن از نماز در هر صورت سجدهٔ سهو واجبست پنجم از شکها میکه

در بیان سجدهٔ سهو

بکرده

سجدهٔ سهو واجبست در شک میان چهار و پنج است درحال قعود در نماز چهار رکعتی
بلکه احتیاطاً در هر زیاده و کم نمودن از نماز سجدهٔ سهو واجبست خصوصا قعود موضع قیام
بعمل آوردن یا قیام موضع قعود و این احتیاط ترک نشود فرع بدانکه هرگاه رکنی
از نماز کم شود تا اینکه داخل برکن دیگر شود نماز باطل است والا برگردد و آنرا یا
ما بعدش بجای آورد صحیح است و بدانکه سجدهٔ سهو مثل دو سجدهٔ نماز یومیه است
در احکام و ترکیب مگر ذکر آن که در اینجا بدل میشود به بسم الله و بالله و صلی الله
علی محمد و آل محمد و تشهد و سلام آن احتیاطاً مثل تشهد و سلام نماز واجبی خوانده
شود و محل آن بعد از سلام و قبل از کلام است فصل ششم از مقصد سیم
باب دوم در بیان کیفیت نماز احتیاطی است که بواسطهٔ حدوث
شک بعد از اداء و اتمام نماز باید کرده شود به نیت احتیاط از آنچه احتمال دارد
که از نمازش کم شده باشد یا زیاد و آن یک رکعت است ایستاده یا دو رکعت که
هم ایستاده می آید و هم نشسته و اختلاف در آن باختلاف شکیات است
و کیفیت آن چنانست که تعیین رکعت و قعود و قیام آن نموده بدون تلفظ نیت
نماید بلکه در جمیع عبادات تلفظ نیت غلط و بی فایده است مگر در حج که مرو نیست
و بعد از نیت حمد تنها را بخواند بدون سوره و بدون قنوت و اذان و اقامه
و نیز باید اینکه باخفات خوانده شود و محل آن بعد از سلام و قبل از عمل آوردن
منافی مثل کلام و غیره است فوراً بلا فاصله فرع بدانکه هرگاه در نماز
احتیاطی شک عارض شود بنا را بر اکثر باید گذاشت مگر در صورت فساد
آن فصل هفتم از مقصد سیم باب دوم در بیان احکام شکیات نماز است

بدانکه هرگاه کسی از مکلفین ترک نماید آنرا بلکه سهویات یا ظنیات یا منافیات
یا سجدهٔ سهو وغیره را که هرگاه روی دهد باعث قطع نمازشود فاسق است
ولیکن هرگاه از آنها هیچ یک در نمازش اتفاق نیفتد نمازش صحیح است بدانکه
هیچ یک از شکیات نماز معتبر نباشد مگر شکیکه واقع میشود در نماز چهار رکعتی در
هشت مقام مقام اول شک میان رکعت دو و رکعت سه بشود نشست در نماز
چهار رکعتی بعد از برداشتن سر از سجدهٔ ثانیه که در اینصورت بنا را بر چهار گذاشته
نماز را تمام نموده بلافاصله یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته
بعمل می آورد و احوط نیز اعاده نمودن نماز است مقام دویم شک میان
رکعت سه و چهار است مطلقا در هر جائی از نماز که باشی بنا را بر چهار گذارد
نماز را تمام کرده بلافاصله دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بجای
بیاورد و اولی دو رکعت نشسته است مقام سیم شک میان رکعت دو
و رکعت چهار است بعد از اکمال دو سجده در این صورت بعد از صبر
اندکی اگر فکرش بجائی نرسید بنا را بر چهار گذارده نماز را تمام نماید پس از آن
فوراً دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد مقام چهارم شک
میان رکعت دو و سه و چهار است بعد از اکمال سجدتین درین صورت بنا را
بر چهار گذاشته نماز را تمام نماید و بلافاصله فوراً دو رکعت نماز احتیاط
ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد و احوط بلکه اظهر مقدم داشتن دو رکعت
ایستاده است بر دو رکعت نشسته مقام پنجم در شک میان چهار و پنج است
بعد از اکمال سجدتین درین صورت بعد از اندکی تاملی که منافی نماز نباشد اگر فکر

بجای قرار گیرد و بنا را بر چهار باید گذارد و نماز را تمام نموده بلا فاصله دو سجدهٔ سهو
فوراً بجا آورد لیکن هرگاه در حال قیام چنین شکی عارض شود قیام را خراب نموده
بنشیند و حکم شک میان سه و چهار را بعمل آورد باینکه بعد از سلام دو رکعت نماز
احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بجای آورد و از برای هر یک از زیادتی یا
کمی آن که حاصل شده است دو سجده سهو نماید فرع بدانکه شک نمودن در عدد
رکعات نماز در حال تشهد و سلام یا در حال برخاستن تا رسیده بقیام حکم شک بعد از
سجدتین دارد مقام ششم از شکیات نماز اینکه هرگاه شک نمائی در حال قیام
باینکه این رکعت سوم است یا پنجم درین صورت بعد از خراب نمودن قیام و
نشستن بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد از ختم مرام و ادای سلام
فوراً دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد مقام هفتم در شک نمودن
میان رکعت سه و چهار و پنج است در حال قیام درین صورت قیام را خراب
نموده می نشینی و بنا را بر چهار میگذاری و نماز را تمام نموده فوراً دو رکعت نماز
احتیاط ایستاده و دو رکعت هم نشسته بجا می آوری چنانچه در شک میان دو
و سه و چهار بعمل می آوردی احتیاطاً بجهة قیام زیادتی نیز دو سجدهٔ سهو بجا آور
مقام هشتم در شک میان رکعت پنج و شش است در حال قیام درین
صورت قیام را برهم بزن و بنشین پس از آن بر میگردد شک تو بچهار و پنج پس بنا را
بر چهار گذارده نماز را تمام کن و فوراً دو سجدهٔ سهو را بعمل آور بدو دفعه یکدفعه آن
از برای شک چهار و پنج که در آن دو سجدهٔ سهو واجبست و دیگر از برای قیام
زیادتی که بعمل آمده است فرع بدانکه در هر یک از شکهای هشت گونه مذکوره

فکر کمی بنا بر تقدیر یکه سکوت طویل که منافی نماز است بعمل نیاید پس هرگاه علم یا ظن به مصلّی
بطرفی از رفت عمل بشک ننماید و الّا بعلم یا ظن مسئله هرگاه عمل بظنّه نمود و شک
دیگر عارض شد عمل بشک نماید و اگر حسب مشکوک پی در پی حاصل شد بنا را بر شک
اخیر گذارد بدانکه غیر از چهار صورت اوّل از هشت مقام و غیر از اوّل صورت از
دو صورت در مقام پنجم علاوه از آنچه ذکر شد نماز را اعاده باید نمود علی الاحوط

مقصد چهارم از باب دوّم در تعداد نمازهای واجبی است و کیفیت
نماز جمعه و عیدین و آیات و نماز میت و غسل و حنوط و کفن و دفن میت و احکام
روزه و در آن هشت فصل است **فصل اوّل** در عدد نمازهای واجبی است و آن
یازده است اوّل نماز یومیه پنجگانهٔ صبح و ظهر و عصر و شام و خفتن که در صبح دو
رکعت و شام سه رکعت است و باقی در سفر دو رکعت است و در حضر چهار رکعت
و آن واجب است بر هر مکلفی که خالی باشد از حیض و نفاس و قادر باشد بر طهارت اختیاری
یا اضطراری دوّم نماز جمعه است و کیفیت آن بعد خواهد آمد انشاء الله تعالی
سیم نماز نذر است و چهارم نماز عهد است و پنجم نماز قسم است ششم نماز استیجاری است
که اجیر میشوند در آن و شرط است در نماز نذر و عهد و قسم و استیجار آنچه را که شرط است
در نماز یومیه و علاوه مشروط است در آنها آنچه معین نمایند از زمان و مکان یا هیئتی
که مشروع باشد مثل نماز جعفر طیار مثلا هفتم نماز طواف است در حال احرام و حکم
آن در باب چهارم مذکور خواهد شد انشاء الله هشتم نماز عیدین است یعنی عید
رمضان و قربان نهم نماز میت است دهم نماز آیات است و کیفیت هر یک
در قوم خواهد شد انشاء الله یازدهم از نمازهای واجبی نمازیست که در مرض موت

در تعداد نمازهای واجب

از پدر فوت شده باشد و آن واجبست بر پسر بزرگ نه دختر و نه سایرین از ورثه اگرچه بنده هم باشد علی الاحوط بلکه آنچه را که بر ذمه والد بوده و ترک آن نموده باشد یا بجای آورده و فاسد شده یا از جهت اجاره بر ذمه او بوده و نکرده یا پسر بزرگ بوده و نماز پدر را نکرده مطلقا خواه والد آزاد باشد یا بنده بلکه قضا نماید هر وارثی با نبودن پسر بزرگ و هرگاه پسر بزرگ در حین موت پدر بالغ نباشد احوط آنست که بعد از تکلیف قضا نماید آنرا و همچنین واجبست قضا نمودن نمازها در رابغ ...(؟) علی الاحوط

فصل دویم از مقصد چهارم باب دویم در کیفیت نماز جمعه است

بدانکه نماز جمعه دو رکعت است و وقت آن از ابتدای زوال است تا رسیدن سایهٔ شاخص بقدر شاخص و آن واجبست بر هر مکلفی که بالغ و عاقل و حاضر شرعی و حُر باشد یعنی آزاد و مرد باشد و همچنین غیر مبتلا بکوری و پیری و بیماری باشد بلکه بهر چیزیکه نماز جمعه بواسطهٔ آن باعث عسر و حرج است نباشد بلکه شرط صحت است در نماز جمعه آنچه را که شرط صحت باقی فرایض است از ایمان و اسلام و غیر آنها [که بدون آنها] انعقاد نماز جمعه نخواهد شد همچنین شرط است در صحت نماز جمعه عادل و مؤمن و ختنه دار بودن امام همچنین باید امام جمعه حضری باشد نه مسافر و قادر باشد بر اتیان خطبه باینکه خطیب و امام یکنفر باید بوده باشد نه اینکه امام یکنفر باشد و خطبه را دیگری بخواند و باید بالغ و مرد باشد نه صبی یا زن همچنین باید اینکه امام نماز جمعه دیوانه و ولد الزنا نباشد و اعرابی نیز نباشد بلکه باید بینا و کور نیز نباشد در صورت وجود بینا و غیر اعمی علی الاحوط همچنین واجبست اینکه امام جمعه مبتلا بمرض برص و جذام نباشد همچنین شرط صحت نماز جمعه آنست

یافت شدن چهار نفر از ماموین که بالغ و عاقل و شیعهٔ اثنا عشری باشند و هر یک زیادہ
از دو فرسخ دور نباشند بجائیکه انعقاد نماز جمعه میشود همچنین شرط صحت نماز جمعه است
خواندن دو خطبه در آن قبل از شروع نماز ما بین زوال و در حال خواندن آن باید آنکه
خطیب با طهارت باشد مطلقا خواه از خبث باشد یا حدث و خواه در لباس یا باشد
یا بدن و باید اینکه خطیب در حال خواندن خطبه توجه در آن داشته باشد یا آنکه
بالتفات فاحش ملتفت بأموین نشود و نظر بطرف یمین و یسار نکند و در حال خواندن
آن ایستاده و مستقر و راست بوده باشد و در هر یک از دو خطبه واجبست
اینکه حمد الهی را بنماید و صلوات بر حضرت رسالت پناهی محمد ابن عبد الله صلی الله
علیه و آله بفرستد و در احکام مثل سایر فریضه میباشد پس واجبست در لباس
و مکان خطیب آنچه که واجبست در لباس و مکان نمازگذار سوای استقبال بقبله
و علاوه از آنچه گذشت واجبست در خطبهٔ اول شهادت بر رسالت حضرت نبوی و
وعظ و وصیت بتقوی و پرهیزکاری و سورهٔ کوچکی و در میان دو خطبه واجبست
نشستن کمی بقدر خواندن سورهٔ قل هو الله احد مثلاً و در خطبهٔ دویم نیز علاوه واجبست
خواندن درود و صلوات ائمهٔ اطهار علیهم السلام همچنین طلب مغفرت از برای مومنین
و مؤمنات و احوط اینکه در خطبهٔ ثانیه نیز سورهٔ کوچکی بخواند با اینکه در هر دو خطبه
سوره خوانده شود علی الاحوط و واجبست بر ماموین گوش دادن بخطبه در حال
خواندن امام آنرا همچنین واجبست بر امام جهر و بلند خواندن خطبه را بحیثیتی که عدد
انعقاد جمعه بشنوند و مطلقا حرام است حرف زدن و تکلم نمودن در اثنای خطبه
خواه امام باشد یا ماموم بدانکه سفر و بیع نمودن پیش از نماز جمعه در روز جمعه

در زمان وجوب عینی آن حرام است نه در اوان وجوب تخییری چون زمان ما نه او وجوب عینی در زمانی حاصل است که امام علیه السلام یا نایب خاص آنحضرت حاضر باشد و شرط است در صحت نماز جمعه بر پا شدن آن بجماعت و نیز شرط است که با مثل و مشابه خود در میان یکفرسخ واقع نشود یا اینکه جمعهٔ دیگر بر پا نشود که ما بین آن دو جمعه کمتر از یک فرسخ بوده باشد همچنین شرط است در صحت نماز جمعه اینکه مانعی از برای نماز جمعه مانند تقیه مثلاً از برای امام یا عدد وانعقاد جمعه یا هر دو نبوده باشد والا نماز باطل است و باید امام جمعه یا امام باشد یا نایب خاص آنحضرت و این شرط در زمان وجوب عینی باشد نه تخییری و در امثال این زمان که وجوب نماز جمعه تخییری است بعلت غیبت امام علیه السلام باید جمع نمود میان نماز جمعه و نماز ظهر بقصد قربت بنا بر احوط

فصل ششم از مقصد چهارم باب دویم در کیفیت نماز عیدین است

یعنی عید رمضان و عید قربان بدانکه وقت ادای نماز عید قربان و رمضان ما بین طلوع آفتاب تا زوال خورشید و مستحب است تاخیر انداختن آن تا بلند شدن آفتاب بلکه در نماز عید رمضان سنت است بتاخیر انداختن آن بقدر افطار نمودن و بیرون کردن زکوة فطره و هرگاه وقت نماز عیدین گذشت قضا ندارد و نماز عیدین مثل نماز صبح است در جمیع احکام سوای وقت و دیگر اینکه در نماز عیدین نه قنوت میباشد پنج قنوت آنها در رکعت اول باید خوانده شود و چهار قنوت دیگر آن در رکعت ثانیه و در قنوتات آن اولی آنست که این دعا را بخوانند اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اَهْلَ الْکِبْرِیَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَاَهْلَ الْجُوْدِ وَالْجَبَرُوْتِ وَاَهْلَ التَّقْوٰی وَالْمَغْفِرَةِ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هٰذَا الْیَوْمِ الَّذِیْ جَعَلْتَهٗ

نماز عیدین

لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْراً وَشَرَفاً وَكَرَامَةً
وَمَزِيداً أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ
فِيهِ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ
آلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ خَيْرَ مَا سَئَلَكَ
بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ
الْمُخْلَصُونَ و واجبست خواندن دو خطبه عیدین علی الاقوی اگرچه خلاف است
و وقت آن بعد از اتمام نماز است و نماز عیدین واجب و مشروط است بشرایط
نماز یومیه و جمعه که گذشت فصل چهارم از مقصد چهارم باب دویم در کیفیت
نماز آیاتست بدانکه نماز آیات دو رکعت میباشد در هر رکعت پنج رکوع که تماما ده رکوع
میشود و چهار سجود و پنج قنوت و قنوتات آن جایز باشند نه واجب و کیفیت
آن چنان است که در هر رکعت از ده رکوع حمد و سوره را تماما بخواند یا اینکه در هر پنج رکعت
از ده رکوع در اول رکعت آن حمد را تماما بخواند و سوره را پنج قسمت نماید یک قسمت
آنرا بخواند و چهار قسمت دیگر را در هر یک یک قسمت بخواند یا اینکه در رکعت اول و ششم
حمد تنها را تمام نموده و دو سوره را تفریق نماید بر ده رکعت و بدانکه نماز آیات عملش
بر جمیع مکلفین واجب است مثل یومیه و سایر فرایض و هرگاه نماز کسوف و خسوف
فوت شود تا اینکه وقتش بگذرد قضای آن واجب باشد پس هرگاه دانسته نکرده باشد
اگرچه تمام قرص هم نگرفته باشد یا اینکه بعد معلوم شود که تمام قرص گرفته بوده است
باید که قضا نماید آنرا بلکه هرگاه بعد معلوم شود که بعض قرص گرفته بوده است هم قضای آن
واجب علی الاحوط و لیکن باقی آیات مثل طوفان شدید و بادهای زرد و سرخ شدید که

خلق از آنها خوف بهم رسانند هرگاه فوت شد تا اینکه وقت آن گذشت قضا نخواهد شد
بلکه تا آخر عمر اداست لیکن دو رنیست که فوراً واجب باشند و احوط آنست که تاخیر نشوند
از وقتیکه ممکن شود بعمل آوردن نماز آنها فصل پنجم از مقصد چهارم باب دوم
در بیان کیفیت نماز میت است و آن واجب کفائیست باین معنی
که بر جمیع مکلفین واجب است و هرگاه کسی بعمل آورد از دیگران ساقط خواهد شد
و همچنین است غسل و حنوط و کفن و دفن او که بر جمیع مکلفین واجب و چون بعمل آرند
از ما سوای عاملِ آنها ساقط میباشد و واجب است در نماز میت اوّلا نیت و
رو بقبله بودن و ایستاده بودن مصلی در حال نماز و نیز شرط است در خود میت که
سزاوار ایجاب است بگذارند و شیعهٔ اثنا عشری بوده باشد و پشت او در حال
نماز بر خاک بوده باشد و واجب است در نماز او نیز گفتن پنج تکبیر و بعد از تکبیر
اوّل واجب است خواندن شهادتین را بلفظ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ و اشهر و بهتر چنین خواندن است اَشْهَدُ اَنْ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ
اَرْسَلَهٗ بِالْحَقِّ بَشِیْرًا وَنَذِیْرًا بَیْنَ یَدَیِ السَّاعَةِ و بعد از تکبیر دوم واجبست
درود نبی و آل او بلفظ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ و اشهر و بهتر چنین
خواندنست اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ کَاَفْضَلِ مَا صَلَّیْتَ وَبَارَكْتَ
وَتَرَحَّمْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَاٰلِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّكَ حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ وَصَلِّ عَلٰی
جَمِیْعِ الْاَنْبِیَآءِ وَالْمُرْسَلِیْنَ و بعد از تکبیر سیم واجبست استغفار بر مومنین و مومنات
بلفظ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و اشهر و بهتر چنین خواندنست بلفظ

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ
الْاَحْيَاۤءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ تَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ اِنَّكَ مُجِيْبُ
الدَّعَوَاتِ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ و بعد از تکبیر چهارم واجبست استغفار
از برای خود میت بلفظ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَيِّتِ و هرگاه زن باشد بجای المیت المیتة
باید گفت و اولی علاوه نمودن این الفاظ است اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ
وَابْنُ اَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُوْلٍ بِهٖ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ
اِلَّا خَيْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ مِنَّا اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِيْ اِحْسَانِهٖ
وَاِنْ كَانَ مُسِيْئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَاغْفِرْ لَهٗ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَكَ
فِيْ اَعْلٰى عِلِّيِّيْنَ وَاخْلُفْ عَلٰى اَهْلِهٖ فِي الْغَابِرِيْنَ وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِكَ
يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ پس از آن تکبیر پنجم را گفته از نماز بیرون میرود و هرگاه میت
زن باشد ضمیرات آنرا بتانیث باید ادا نمود و نماز میت باین کیفیت مذکور مشروط
بمیتی است که مجهول الحال و طفل یا مستضعف یا مخالف یا ناصبی نباشد زیرا که احکام
آنها مختلف خواهند بود پس هرگاه میت مجهول الحال باشد باینکه مذهبش معلوم نباشد
بعد از تکبیر چهارم در نمازش باید گفت اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ يُحِبُّ الْخَيْرَ وَاَهْلَهٗ فَاغْفِرْ
لَهٗ وَارْحَمْهُ وَتَجَاوَزْ عَنْهُ و هرگاه طفل باشد یا مومن بودن والدین او بعد از تکبیر
چهارم در نمازش بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَيْهِ وَلَنَا سَلَفًا وَفَرَطًا وَاَجْرًا و اگر مستضعف باشد یا حکم
او را داشته باشد بعد از تکبیر چهارم در نمازش بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِيْنَ تَابُوْا وَاتَّبَعُوْا سَبِيْلَكَ
وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيْمِ و اگر مخالف یا ناصبی باشد نمازش جایز نیست و در مقام تقیه
بعد از تکبیر لعن و نفرین بر او باید گفت و تکبیر پنجم نیز در این دو صنف نباشد. فصل ششم

در کیفیت غسل و حنوط میت

از مقصد چهارم باب دویم در کیفیت غسل و حنوط میت اما غسل آن بدانکه
واجب است بر مکلفین که میت را سه غسل بدهند اول بسدر دویم بکافور سیم
بآب خالص بهمین ترتیب خواه میت طاهر باشد خواه جنب یا حایض و احوط غسل او است
بغسل ترتیبی اگرچه بارتماسی هم کافیست علی الظاهر و در صورت عدم امکان دادن
بغسل میت یا ترسیدن از غسل او از هم ریختن گوشت یا پوست او مثل سوخته بودن
یا آبله داشتن او مثلا در این صورت سه تیمم باید داد او را بقصد سه غسل و نیت
خود غسال نه میت و این سه غسل مذکور هر یک مثل غسل جنابت میباشند در احکام
و ترتیب و احوط نیز مباح بودن مکان او است و اما حنوط میت واجبست
بعد از غسل مسح نمودن با کافور هفت جای سجود میت را که در وقت سجده
بر زمین گذاشته میشود مثل پیشانی و کف دو دست و سر دو زانو و سر انگشتان دو پا
و آن مخصوص کسی است که محرم نباشد و الا بوی خوش مطلقا نزدیک او نباید
برد خواه از کافور باشد یا چیز دیگر و خواه در تحنیط او باشد یا تغسیل فصل هفتم

در کفن و دفن میت

از مقصد چهارم باب دویم در کیفیت کفن و دفن میت است اما کفن میت
بنا بر وجوب سه پارچه است لنگ و پیراهن و لفافه که آنرا سرتاسری مینامند
بدانکه لنگ باید انقدر باشد که میان ناف و زانو را داشته باشد و پیراهن باید ساتر
باشد از شانه تا نصف ساق و لفافه باید انقدر باشد که دو سر کفن را بتوان
بست از طول و نیز از عرض انقدر باشد که دو طرف آن بر روی هم بیفتد
و کیفیت آن چنان است که لنگ مقدم بر پیراهن باشد و پیراهن مقدم بر لفافه
و آنها در احکام مثل لباس نمازی میباشند بلکه مطلقا کفن را از جنس لباس نمودن

جایز نیست اگرچه از ذبیحهٔ حیوان ماکول اللحم هم باشد و باید کفن میت از پنبه باشد
و از مو و کرک نباشد بدانکه کفن میت از اصل مال او باید جدا شود اگرچه مدیون هم
باشد مگر زن که کفن او بر شوهر اوست هرچند مالکه مال هم بوده باشد کیفیت
دفن میت بدانکه بعد از غسل و حنوط و کفن و نماز میت واجب است پنهان نمودن
میت را بزیر خاک بطریقیکه محفوظ بماند بوی او از انتشار و بدنش نیز از درندگان
و جانوران با خوابانیدن او را در زیر خاک بدست راست روی بقبله و هرگاه ممکن
نشود دفن نمودن میت را بنحو مذکور مثل میتی که در کشتی مرده باشد او را در دریا باید
انداخت باین کیفیت که او را در خمرهٔ گذارده سر آنرا محکم بسته بدریا اندازد یا آنکه
چیز سنگینی بر پای او بسته در آب افکند که فرو رود و هرگاه میت زنی باشد کافره
و بطفل مؤمن حامله باشد باید او را پشت بقبله دفن نماید تا اینکه طفل او رو بقبله
بوده باشد هرگاه آن طفل صاحب روح شده باشد مطلقاً خواه آن میته کتابیه باشد
یا غیر آن فصل هشتم از مقصد چهارم باب دویم در بیان مفطرات صوم
و کفارات آنهاست و اول از مفطرات اکل است یعنی خوردن هر چیزی که خورده
شود مطلقاً خواه معتاد باشد چون نان یا غیر معتاد باشد مانند سنگ و گل و برگ
درخت و امثال آنها دویم شرب است یعنی آشامیدن هرچه باشد مطلقا عمداً موجب
قضا و کفاره است سیم جماع است اگرچه بغایب شدن حشفه باشد هرچند انزال
هم نشود و با حیوان غیر انسان هم باشد مطلقا عمداً موجب قضا و کفاره است چهارم
استمناست با انزال عمداً مطلقا خواه بوسه باشد یا ملاعبه یا ملامسه یا نوعی دیگر اگر
چه بخیال هم باشد یا نظر کردن پنجم کذب و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمهٔ اطهار است

عمداً بلکه احوط نیز الحاق فاطمه زهرا و انبیاء سلف و اوصیاء ایشان است ششم
ارتماس است عمداً یعنی فرو بردن تمام سر در آب خالص یا مضاف مطلقا خواه منافذ سر
گرفته باشد یا نه و خواه غیر از سر از اعضا چیزی در آب باشد یا نه بلکه غسل ارتماسی نیز در ایام
روزه باطل است هفتم قی نمودن است در حال عمد و اختیار بطریقیکه عرفاً صدق قی
بر آن بتوان کرد هشتم حقنه نمودن بمایع است علی الاحوط اگرچه بجهة ضرورت هم باشد
لیکن بشیاف ضرر ندارد و احوط ترک آنست نهم غبار بحلق رسانیدن است
عمداً یا باعث چیزی شدن که موجب رسیدن باشد و الا با وجود حفظ اگر ظاهر
شود ضرر ندارد و حلق عبارت است از مخرج خاء نقطه دار بلکه احوط در حال روزه
از دود یا بخار غلیظ نیز باید اجتناب نمود و جمعی آن را ملحق بغبار دانسته اند دهم از
مفطرات صوم باقی ماندن بر جنابت است در شب رمضان تا طلوع فجر و دمیدن
صبح صادق از روی عمد هرگاه قبل از صبح جنب شده باشد همچنین باقی ماندن بر حیض
و شبیهین آن که بر نفاس و استحاضه باشد اگر زن از آنها قبل از صبح پاک شده باشد
حرام و موجب قضا و کفاره است بدانکه کفارهٔ روزه خوردن بر دو قسم است
اگر بچیز حلال باشد باید بندهٔ در راه خدا آزاد نماید یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد
یا شصت مسکین را اطعام نماید بهر یک یک مد طعام اما اگر بحرام باشد کفارهٔ جمع لازم
می آید یعنی هر سه کفارهٔ مذکوره بر او لازم میشود بدانکه معنی روزه خود را نگاه داشتن
است از مفطرات آن بلکه جمیع اعضا و جوارح را نیز باید نگاه داشت از محرمات
بلکه از مکروهات و مشتبهات هم اجتناب نماید باب سوم زاد المتقین در
بیان احکام خمس و زکوة است و در آن دو مقصد است مقصد اول در احکام خمس

خمس است بدانکه خمس در هفت چیز واجب میشود اوّل مال کفار حربی که در جهاد
بدست آید در زمانیکه بنام امام علیه السلام بوده باشد همچنین اموالیکه بحیله یا دزدی
از تصرف ایشان بیرون می آورند بشرط اینکه ایشان در امان مسلمانان یا مسلمانان
در امان ایشان نباشند که در این صورت خمس آن واجب و بقیهٔ آن در حکم
منافع مکاسب است دوّیم معدن است مطلقا حتّی نمک و گوگرد که خمس
آنها واجب است بعد از اخراج آنچه را که بجهة تحصیل آنها خرج شده باشد
و احوط نیز دادن خمس است از گل سرشوری و سنگ آسیا و آهک و گچ و امثال
اینها سیّم گنج است که در زمین بجهة ذخیره پنهان نموده باشند نه بجهة مجرّد محافظت
که خمس آن واجب است بعد از اخراج اخراجات آن و رسیدن او بمقدار
نصاب و نصاب آن نصاب نقدین است و مخیّر است در اعتبار هر یک
از نقدین و هرچه بعد از نصاب باشد خمس آن واجب است خواه نقد باشد
یا غیر آن و خواه در بلاد کفار حربی باشد یا غیر آن و خواه اثر اسلام بر آن باشد یا نه
و خواه در زمین معموره باشد یا غیر آن چهارم از آنچه خمس آن واجب است چیزیست
که از دریا بفرو رفتن بیرون می آورند مانند مروارید و مرجان لیکن آنچه که بدون فرو
رفتن حاصل شود داخل در منافع مکاسب است و در عنبر دو حالت است بفرو
رفتن و غیر فرو رفتن و در غیر فرو رفتن خمس آن واجب است بدون اعتبار نصاب
و در غیر آن بعد از رسیدن بمقدار نصاب و وضع مؤنه و نصاب آن سه ربع مثقال
صیرفی است پنجم ملکی است که کافر ذمّی از مسلم خریده باشد بدون هبه و نحو آن ششم
نفع انواع اکتسابست مثل انواع زراعت و تجارت و صناعت و نحو آنها از هر نوع

که باشد هرچند کم بوده باشد مثل صید کردن و هیمه کندن یا آوردن و فروختن یا سقائی
کردن یا اجیر شدن مطلقا حتی لعبادت و تعلیم اطفال و عملگی و قاصدی و امثال آنها
هرچه باشد بعد از اخراج خرج سال خود و عیال از خوردنی و پوشیدنی و غیره خمس
بر آن تعلق میگیرد و در خرج حد وسط معتبر است بحسب حال شخص هفتم از چیزهائیکه
بر آن خمس تعلق میگیرد مال حلال است که مخلوط بمال حرام شده باشد بشرط اینکه مقدار
و مالک آن معلوم نباشد والا آنچه باشد باید بمالک رد نماید مطلقا خواه از جنس
نقدین باشد یا چیز دیگر بدانکه خمس تعلق بعین مال میگیرد و ظاهرا آنست که مالک
مال اخراج قیمت خمس را از آن میتواند خصوصا هرگاه متعلق خمس غیر نقدین و نحو
آن بوده باشد فرع بدانکه بر مکلفین واجب است که از برای خود سال قرار دهند
و چون سر سال شود حساب مال خود را نموده خمس آنرا بدهند اگرچه پنج درهم یا پنج
لباس یا پنج حقه تنباکو باشد والا ملعون خدا و رسول و تمام خلق خواهند بود بنص
حدیثیکه از صاحب عصر عجل الله فرجه رسیده که فرمودند لعنت خدا و ملائکه و جمیع خلق
بر کسی باد که یکدرهم مارا بحرام بخورد و باید نصف خمس را بمجتهد جامع الشرائط یا
وکیل او بدهند یا اینکه باذن او داده شود و نصف دیگر آنرا بفقرا و ایتام
و ابن السبیل از سادات که از طرف پدری یا پدری و مادری هاشمی باشند و هرگاه
سادات غنی باشند و خمس بآنها بدهند کفایت میکند لیکن بری الذمه نخواهند بود
مقصد دویم از باب سیوم در احکام زکوة است و در آن چهار فصل است
فصل اول در احکام زکوة طلا و نقره است که زکوة در هر بیست چهل یک
میباشد و شرط است در وجوب زکوة آنها که مسکوک باشند و بحد نصاب رسیده

باشند و در هر یک از طلا و نقره دو نصاب میباشد و نصاب اوّل طلا پانزده مثقال
صیرفی است و آن بیست مثقال شرعی است که عبارت از ده قیراط است و نصاب
دوّیم طلا سه مثقال صیرفیست و آن چهار مثقال شرعی است که دو قیراط باشد پس
در این صورت بعد از گذشتن سال زکواة واجب است بر آنها و امّا نصاب اوّل
نقره صد و پنج مثقال صیرفی است و آن دویست درهم و زکوة آن بعد از اتمام سال
پنج درهم باشد و نصاب دوّیم نقره بیست و یکمثقال صیرفی است و آن چهل درهم است
و زکواة در آن بعد از گذشتن سال یکدرهم است پس در هر یک از طلا و نقره مادامیکه
بقدر نصاب اوّل نرسند یا در میان دو نصاب باشند و نصاب دوّیم را تمام نکرده
باشند چیزی در آن نمیباشد فصل دوّیم از مقصد دوّیم باب سیّم در بیان
زکواة غلّه است مانند جو و گندم و مویز و خرما و نصاب هر یک از آنها سی صد
صاع میباشد و هر صاعی بوزن شاهی شانزده عبّاسی نیم من الا بیست و پنج مثقال
و سه ربع مثقال صیرفی است لیکن زکواة در غلّات ده یک میباشد پس از
از بیرون نمودن هر چه را که در زراعت آنها صرف شده باشد از تخم و امثال آن
از ابتدای عمل تا بتصفیهٔ دانه و خشکیدن انگور و رطب و همچنین بعد از وضع خراج سلطان
و احوط عدم اخراج غیر از خراج سلطان از اهل خلافت و ترک احتیاط نسبت
باخراجات متقدّمه در زمان تعلّق وجوب نشود و اعتبار میشود نصاب بعد از اخراج
جمیع اگرچه احوط قبل از اخراج جمیع است و شرط است در آنها آب روان که خود
داخل زراعت میشود در بدون آلت کشیدن و غیره بهم رسند یا اینکه از آب باران
بعمل آیند و الّا هر گاه در آب زراعت غلّات احتیاج بچرخ و مانند آن داشته

باشد زکواة آن بیست یک است و هرگاه آب زراعت نصف آن از نهر و آب
جاری یا بارش و نصف دیگر آن از چاه و امثال آن باشد زکواة آن سه ربع عشر
است و یکی از آن هرگاه زیاده باشد زکواة آن تابع اوست فصل سیّم از مقصد
دویم باب سوم در شرایط زکواة گاو و گوسفند و شتر است بدانکه شرط است
در وجوب زکواة در هر یک از گاو و گوسفند و شتر که سائمه باشند یعنی چرنده در صحرا
باشند نه معلوفه در خانه و نیز در آن شرط است که بحد نصاب رسیده باشند و در اولاد
آنها در سائمه و معلوفه بودن اعتبار بمادرهای آنها است همچنین سوای آنچه ذکر
شد نیز شرط است در گاو و شتر باینکه در تمام سال کارکن نباشد اما کیفیت زکواة
شتر بدانکه در شتر دوازده نصاب می باشد و نصاب اول آن پنج شتر و زکواة در آن
یک گوسفند است و بعد از نصاب اول تا نصاب پنجم بر هر یک بعد از دیگری پنج شتر
افزوده میشود و در هر پنج شتر آن یک گوسفند زکواة باید داد و تفصیل آن باین طریق است
که نصاب دویم آن ده شتر میشود و زکواة آن دو گوسفند و نصاب سوم پانزده
شتر میشود و زکواة آن سه گوسفند و نصاب چهارم بیست شتر و زکواة آن چهار گوسفند
و نصاب پنجم بیست و پنج شتر و زکواة آن پنج گوسفند میشود و نصاب ششم شتر بیست و شش
شتر میشود و زکواة آن یک شتریست که داخل در سال دوم شده باشد نصاب هفتم
سی و شش شتر است و زکواة آن یک شتریست که داخل در سال سیم شده باشد
و نصاب هشتم چهل و شش شتر است و زکواة آن یک شتریست که داخل در سال چهار
شده باشد نصاب نهم شصت و یک شتر است و زکواة آن یک شتریست
که سال چهار را تمام نموده داخل در سال پنج شده باشد نصاب دهم از آن هفتاد و

در شرایط زکواة گاو و گوسفند

ششم شتر است و زکواة آن دو شتریست که داخل در سال سه شده باشد نصاب
یازدهم نود و یک شتر است و زکواة آن دو شتریست که داخل در سال چهار شده باشد
نصاب دوازدهم صد و بیست و یک شتر است و زکواة در آن بدو صورت ممکن باشد
یا اینکه در هر پنجاه عدد از آن یک شتری بدهند که داخل سال چهار شده باشد یا در هر
چهل عدد از آن یک شتری بجهة زکواة بدهند که داخل در سال سه شده باشد بدانکه آنچه را
کم بیش از نصاب اول شتر باشد که بحد نصاب نرسیده است و آنچه که ما بین نصابهاست
که بنصاب بعد نرسیده است زکواة در آن نیست و این حکم در هر زکواة و هر نصاب
جاریست و باید هر شتر یکه بجهة زکواة داده میشود ماده بوده باشد نه نر فصل چهارم
از مقصد دوم باب سوم در زکواة گاو و گوسفند است اما در گاو دو
نصاب میباشد نصاب اول آن سی گاو است و زکواة در آن یک بچه گاو است
یکساله الی دو ساله خواه گوساله نر باشد یا ماده نصاب دویم آن چهل گاو است
و زکواة در آن یک گاو ماده ایست که داخل در سال سه شده باشد اما در گوسفند
پنج نصاب میباشد نصاب اول آن چهل گوسفند است و زکواة آن یک گوسفند است
نصاب دویم صد و بیست و یک گوسفند است و زکواة آن دو گوسفند است نصاب
سوم آن دویست و یک گوسفند است و زکواة آن سه گوسفند میباشد نصاب چهارم
سیصد و یک گوسفند است و زکواة آن چهار گوسفند است علی الاحوط نصاب پنجم
چهار صد گوسفند است و زکواة در آن در هر صد گوسفند یک گوسفند است بدانکه
هر گوسفند یکه بجهة زکواة میدهند هر گاه بز باشد باید سه ساله باشد و هر گاه گوسفند باشد
مثل بره و میش باید سال را تمام نموده باشد بنابر احوط و اولی و از آنها آنچه بهترین

میشود بجهة زکوة باید که پیر و بیمار و عیب دار نباشند فرع بدانکه مستحق زکوة هشت
۱ طایفه باشند اوّل فقرا و مساکین که قوت سالیانهٔ خود و عیال ندارند و قادر بر کسبی هم
بقدر کفاف نباشند بلکه احوط اینکه صاحب شأن و گدا و سائل بکف نباشند سیم
۳ کسی است که امام علیه السلام بجهة گرفتن زکوة نصب نموده و باو حصّه میدهند
۴ و آن درین زمان غالباً نباشد چهارم مولفة قلوبهم باشند و ایشان نیز درین زمان
۵ غالباً نباشند پنجم صرف نمودن زکوة است در آزادی بنده گان مثل غلامیکه در اذیت
وشدّت باشد از دست آقا یا آقا او را اذن داده باشد بادادن مالی و آزاد
۶ شدن و او در آن عاجز باشد ششم مقروضین که قرض نموده و در غیر معصیت صرف
۷ کرده اند که از مال زکوة ادای قرض ایشان را میتوان نمود هفتم فی سبیل الله است
یعنی صرف نمودن زکوة در راه خدا مانند جهاد در راه خدا یا یاری حجّاج و زوار قبور ائمه
۸ هدا علیهم السلام و بنای مساجد و پلها و امثال آنها هشتم ابن سبیل است و آن کسی است
که بغربت افتاده و خرجی رفتن بخانهٔ خود نداشته باشد مال زکوة آن قدر باو بدهند
که بخانهٔ خود برسد هرگاه سفرش سفر معصیت نباشد توضیح بدانکه آن کسانیکه زکوة
بایشان میدهند سوای مؤلفة قلوبهم باید اینکه شیعه باشند بلکه احوط اینکه از گناهان
کبیره اجتناب نمایند خصوصاً از شراب خوردن و دیگر شرط است که
واجب النفقه نباشد مانند پدر و مادر و جدّ و جدّه هر چند بالا روند و فرزند
و فرزند زاده هر چند پائین روند و زن بلکه نیز بنده نباشند و زکوة غیر سیّد را
بسیّد نمیتوان داد باب چهارم در مناسک حج بیت الله الحرام است و
در آن دو مقصد است مقصد اوّل در واجبات عمرهٔ تمتع و تعیین مواقیت خمسه

۸۰ ومحاذات آن و در آن دو فصل است فصل اوّل در واجبات عمرهٔ تمتع و در آن پنج امر
۱ میباشد اوّل احرام بستن از یکی از مواقیت خمسه دوم پس از ورود بمکه ابتدا نمودن بطواف
۲ خانه که است هفت مرتبه و ترک آن تا وقتیکه متمکن از او نشود قبل از وقوف بعرفات
۳ مبطل عمره است و قضای حج بر او واجب میشود سیم پس از طواف نماز طواف
نمودن است در مقام ابراهیم وجوبا واحوط در پشت مقام و با عدم تمکن در یکی از دو جانب
۴ مقام است و آن مثل نماز صبح است در احکام و ترکیب چهارم بعد از نماز مذکور
سعی مابین کوه صفا و مروه نمودنست هفت مرتبه که رفتن از ابتدای صفا بمروه
۵ یکبار و مراجعت از مروه بصفا بار دیگر محسوب میشود و آن مثل طواف رکن است پنجم پس
از سعی تقصیر نمودن است بگرفتن اندک از مو یا ناخن یا شارب با نیت پس برا و حلال
میشود آنچه را که بسبب احرام بر او حرام شده بود و ازین جهة آنرا عمرهٔ تمتع گویند
فصل دوم از مقصد اوّل باب چهارم در تعیین و احکام مواقیت
خمسه و محاذات آنها است بدانکه بستن احرام در عمره تمتع واجب است
از یکی از مواقیت خمسه که از راه مدینه ذو الحلیفه باشد یعنی مسجد شجره و از راه یمن
یلملم است که کوهی است در مقابل سعدیه و از راه شام جحفه است بتقدیم جیم بر حاء
حطی و از طرف طائف قرن المنازل است و از راه عراق و نجد وادی عقیق است
که اوّل آنرا مسلخ و اوسط آنرا غمره و آخر آنرا ذات عرق که احرامگاه عامه است
نامند و افضل و بهتر احرام بستن از مسلخ است با یقین داخل شدن در آن و احوط عدم
تاخیر است تا بذات عرق مگر در تقیه که قبل از آن نیت نموده تلبیه را باخفات گفته لباس را
بیرون نیاورده و در صورت امکان در خفیه بیرون آورده و جامهٔ احرام بسته باز لباس خود را

بپوشد و بجهت آن کفاره بدهد و چون بذات عرق رسد اظهار احرام پیش از حال نماید امّا
کسیکه منزل او از مکه اقرب باشد از میقات کا میقات او منزل او ست و در منزل خود
محرم میشود امّا احکام محاذات بدانکه کسیکه از هیچ یک از پنج میقات عبور نکند باید مقابل
میقاتیکه با و اقرب است احرام ببندد بمکه و چون بمحاذی میقاتی رسد که اقرب نسبت
بمکه از میقات سابق تجدید احرام نماید و اقوی لزوم علم است بمواقیت خمسه
و محاذات آن و هرگاه ممکن نشد اکتفا بمظنه بعید نیست بپرسیدن از اهل معرفت بنحو
آن و بقول بعضی احرام ببندد از جائی که قبل از آن احتمال محاذات ندهد در هر صورت
احوط مرور بیکی از مواقیت خمسه است و احرام از آنجا و آنچه تا حال مذکور شد کلاً
از واجبات مخصوصه عمرهٔ تمتع بودند مقصد دوّم از باب چهارم در واجبات
حج تمتع و احرام و شرایط و واجبات طواف و محرمات احرام و کفارات آنها است
و در آن چهار فصل است فصل اوّل در واجبات حج تمتع است و واجبات احرام امّا واجبات
حج تمتع پانزده میباشد اوّل از آن واجب است که قریب بروز نهم در مکه معظمه بجهت حج تمتع احرام
ببندند و افضل آن از حجر اسمعیل یا مقام ابراهیم است پس روانه عرفات شوند دوّم
ماندن در عرفات است از اوّل ظهر روز نهم الی مغرب شرعی و آن موضعی است در چهار
فرسخی مکه پس از آن باید بمشعر الحرام رفت سیّم از آن ماندن بمشعر الحرام است از طلوع
فجر روز عید تا طلوع آفتاب پس روانه منی باید شد و در آنجا سه واجب هست که باید
بجای آورد اوّل رمی جمرهٔ عقبه که اقرب است بمکه از مثلین خود یعنی هفت سنگ ریزه
بر آن زدن با نیت دوّیم ذبح یا نحر نمودن است در آنجا سیّم تراشیدن سر یا تقصیر
کردن است در آنجا بترتیب مذکور پس روانه مکه باید شد و در آنجا پنج امر واجب است

مقصد دوّم در واجبات

که بعمل باید آورد اوّل طواف حجّ تمتّع دوّیم نماز آن سیّم سعی مابین صفا و مروه چهارم
طواف نسا پنجم نماز آن بهمین ترتیب با نیّت بطریقیکه در عمرهٔ تمتّع ذکر شد پس باید برود
رفت از مکه همان روز عید و خود را بمنی رسانید و در آنجا چهار امر واجبست اوّل ماندن
شب یازدهم در صحرای منی تا صبح دوّیم رمی جمرات ثلاث در روز یازدهم در آنجا
و آنها سه میل باشند و بهر یک هفت سنگریزه باید زد که شروع بجمرهٔ اولی طرف مشعر و ختم
بجمرهٔ عقبه باید بشود سیّم ماندن شب دوازدهم بهمین ترتیب و در هر یک نیّت باید نمود
پس از آن از اعمال حج فارغ باشند امّا واجبات در احرام سه باشند اوّل نیّت باین
نحو که محرم میشوم باحرام عمرهٔ تمتّع یا حجّ تمتّع از فرض حجّة الاسلام بجهة اطاعت
فرمان خداوند عالم قربةً الی الله همچنین در هر یک از امورات واجبهٔ در عمره
و حج نیّت واجبست دوّیم از آن تلبیه است بچهار مرتبه مقارن بستن احرام علی الاحوط
بلفظ لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَ
الْمُلْكَ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ و تصحیح آن مثل تصحیح تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و سوره و
ذکر واجبی بوده سیّم از واجبات احرام پوشیدن دو جامه احرام است و آن مثل
لباس مصلّی است در حکم بلکه احوط در آن عدم لباس حریر است از برای زن بلکه
باید مطلقاً اجتناب باشد علی الاحوط لِعَدَمِ صِدْقِ الثَّوْبِ عَلَيْهِ
فِي عُرْفِ الْعَرَبِ و وقت آن قبل از تلبیه است و یکی از آن باید ساتر باشد میان ناف
و زانو را که آنرا ازار گویند و دیگری ساتر منکبین و دوشانه باشد که آنرا ردا نامند و معنی
احرام و اداشتن نفس است بر ترک محرمات در آن فصل دوّیم از مقصد دوّیم باب
چهارم در بیان شرایط طواف خانهٔ مکه است و آن چهار امر است اوّل طهارت

مطلقاً خواه از حدث باشد مثل وضو و غسل یا تیمم بدل از آن و در صورت عدم امکان
بآن و در عدم تمکن از آنها جمیعاً نایب گرفته خود هم طواف نماید علی الاحوط و جنب تیمم
نایب هم باید بگیرد بنا بر احوط چنانچه حایض هم هرگاه در مکه پاک نشد از حیض نایب بجهة
طواف بگیرد و سایر اعمال را خود بعمل آورد یا اینکه طهارت از خبث باشد چون طهارت
بدن و لباس هر چند در نماز معفو باشد مثل خون کمتر از درهم و خون قروح و جروح علی الاحوط
مسئله بدانکه در صورت عدم تمکن از طهارت در ضرورت هیچ یک از حیض و نفاس
مانع هیچ چیز از افعال عمره و حج نباشد سوای طواف و نماز آن که در آنها نایب باید
گرفت و سایر اعمال را خود بعمل آورد دیگر از شرایط صحت طواف ختنه بودنست
از برای مردان بلکه طفل و خنثی نیز علی الاحوط که بدون آن طواف آنها باطل است و چون
طواف نسا باطل شد زن نیز بر ایشان حرام میشود تا اینکه خود تدارک آن نمایند یا نایب بگیرند
دیگر از شرایط طواف نیت است باین نحو که هفت دور طواف عمرهٔ تمتع یا حج تمتع
میکنم از فرض حجة الاسلام قربةً الی الله چهارم از شرایط صحیحه طواف ستر عورتین است
یعنی پوشیدن آن بنا بر احوط بل اقوی و معتبر است در آن اباحه بلکه احوط ملاحظهٔ جمیع
شرایط لباس مصلی است در آن نظر بحدیث مشهور که طواف مثل نماز است در احکام فصل سیم
از مقصد دویم باب چهارم در ذکر واجبات طواف بیت الله الحرام است بدانکه امور
واجبه در آن هفت است اول مابین خانه و مقام طواف نمودن است در جمیع
جوانب مطاف بحسب مسافت پس محل طواف حجر اسمعیل زیاده از شش ذراع و کسری نباشد
پس دور شدن زیاده از این از حجر از مطاف خارج است و اعادهٔ آن جزء در مطاف احوط بلکه اظهر است
دویم اینکه حجر اسمعیل را داخل در گردش طواف خود نماید اگرچه آنرا جزء خانه هم ندانیم و آن مدفن هاجر

مادر اسمعیل است و کثیری از انبیا سیم اینکه خانهٔ مکه را از گردش گاه خود در حال طواف بیرون
نماید باینکه بر شاذروان که بمقدار یک ذراع متصل بخانهٔ مکه است راه نرود چهارم اینکه
هفت دوره طواف باید نمود بدون زیاد و کم پنجم ابتدا نمودن از حجر الاسود است
بلی هرگاه قدر کمی عقب از آن بایستد و شروع در طواف نماید باین قصد که این زیادتی
من باب المقدمه است نه جزء طواف کافیست ششم نیز ختم طواف بحجر الاسود
نمودنست و هرگاه در شوط هفتم کمی پیشتر برود بقصد اینکه زاید خارج از طواف است
بجهة یقین بمحاذی آن کافیست هشتم در حال طواف خانهٔ مکه را بطرف دست چپ قرار
دادنست در هر حال پس هرگاه در بعض اجزای طواف رو یا پشت بخانهٔ مکه بشود آن جزء
از طواف محسوب نیست فلهذا بعض محتاطین قبل از رسیدن بباب حجر اسمعیل قدری
بدن را کج کنند بطرف چپ و بباب دیگر بطرف راست و همین وقت در وقت
رسیدن بارکان تا اینکه شانهٔ چپ از خانه رد نشود اما مستفاد از قول علماء و اخبار
کفایت طواف است بخط مستقیم در جمیع اجزاء مطاف فصل چهارم از مقصد دویم
باب چهارم در بیان محرمات در احرام است و کفارات آنها و علم آنها بر مکلفین لازم
است تا اینکه در حین نیت احرام قصد کف از آنها نماید و اول از آن نظر نمودن در آینه است
اما در آب صاف و منظره که عینک باشد بعید است علی الاقوی دویم فسوق است
یعنی دروغ گفتن و بعضی دشنام و مفاخرت را هم از آن شمرده اند و شبهه در تحریم آنها
نیست سیم پوشیدن زیور است از برای زن بقصد زینت مگر آنچه را که عادت
داشته است قبل از احرام بشرط عدم اظهار آن از برای شوهر یا مرد دیگر بدانکه چند از
آنها باشند که بردیف ذکر میشوند که کفارهٔ هر یک در صورت ارتکاب یک

١
٢
٣

گوسفند

گوسفند است اوّل از آنها استعمال طیب است یعنی بوی خوش مثل بوی مشک و زعفران و
غیره بلکه احوط ترک ریاحین و بوئیدن میوه های خوشبو باشد اگرچه خوردن آنها ضرر
ندارد امّا در مرور بازار عطّاران مستثنی است و احوط نیز از آن اجتناب است دوّم کندن
دندان است اگرچه خون هم بیرون نیاید سیّم پوشیدن لباس دوخته است ۱ و نحو آن از چکمه و کلیجه و غیره
که از نمد میمالند و هرچه شبیه بدوخته باشد مطلقا چهارم سر در سایه بردن است ۲ در اثناء راه
نه در منزل بلکه در حال تردّد در منزل نیز احوط ترک است ۳ و از برای زنان بلکه اطفال جایز است ۴
بیک کفّاره و احوط از برای هر روز یک کفّاره است در صورت امکان ۵ پوشیدن
مرد است سر خود را مطلقا حتی بگل و حنا و ارتماس و گوشها ظاهرا از سر محسوب باشند
و نیز در حکم سر است بعض آن بلکه جای بند خیک و دستمالیکه بجهة صداع بندند و احوط تعدّد
فدیه است که یک گوسفند باشد بتعدّد آن ششم پوشیدن زن است ۱ روی خود را هرچند بعض آن
باشد هفتم تراشیدن زیر بغل یا تراشیدن سر هرچند بجهة ضرورت باشد علی الاحوط که کفّاره هر یک
گوسفند است لیکن در تراشیدن سر مخیّر است میان قربانی آن و اطعام ده مسکین و سه روز
روزه داشتن ۸ گرفتن مجموع ناخن دستها و پاها است در یک مجلس که کفّاره آن قربانی یک
گوسفند است و هرگاه مجموع ناخن دستها در یک مجلس و پاها در مجلس دیگر گرفت کفّاره هر یک
یک گوسفند باشد لیکن در مجالس مختلفه از برای هر ناخن یک مد طعام باید داد هرچند بعض
ناخن باشد بجهة اذیّت هم باشد ۹ استعمال روغن ببدن یا سر مالیدن است ۱ اگرچه خوشبو
هم نباشد و کفّاره آن یک گوسفند است ۱۰ آشکار است و آن هرگاه در صید روباه و آهو
و کبوتر و خرگوش باشد کفّاره هر یک یک گوسفند است ۱۱ دست رسانیدن بزنها است
با شهوت یا بوسیدن ایشان بدون شهوت و کفّاره هر یک یک گوسفند است ۱۲ همچنین

پرانیدن کبوتران حرم حرام است وکفارهٔ آن یک گوسفند است بشرط مراجعت آنها والّا
از برای هر یک از آنها یک گوسفند باید داد همچنین شکستن تخم درّاج وقطا وکبک در هر
یک یک گوسفند است هرگاه بچه متحرک در آن باشد والّا گوسفند نری در میان گوسفندان
ماده رها نموده نتاج آنرا قربانی نماید واگر ممکن نباشد اطعام نماید واگر ممکن نباشد روزه
بگیرد ولیکن در کشتن هر یک از درّاج وقطا وکبک قربانی یک بچه برّه باید که از شیر
جدا شده باشد بدانکه این یازده محرّم مذکور بطریق مرقوم کفارهٔ هر یک یک گوسفند است
و در کشتن ملخ بسیار هم نیز در حال احرام کفّارهٔ آن یک گوسفند است لیکن در اندک از آن یک
یا دو ملخ یک خرما باید داد یا یک اطعام و در کشتن هر یک از سوسمار و خارپشت یک بز
و در کور نمودن دو چشم آهو یا شل نمودن دو پای آن در هر یک تمام قیمت آن باید داد
۱۲ ولیکن در شکستن دو شاخ آن بقدر نصف قیمت آن باید داد دوازدهم از محرّمات در
احرام جدال نمودنست یعنی گفتن لا والله وبلی والله در حال مجادله واحوط الحاق مطلق یمین است
لیکن در مقام ضرورت بجهة اثبات حق یا نفی باطل جایز است وکفارهٔ آن اگر صادق
۱۳ باشد در مرتبهٔ سیم یک گوسفند است و در کمتر از آن استغفار و اگر دروغ باشد در مرتبهٔ
۱۴ اوّل یک گوسفند و در مرتبهٔ دوّیم یک گاو و در مرتبهٔ سیم یک شتر باید داد ۱۳ و ۱۴ جماع
و استمنا مطلقا خواه جماع با زن باشد یا مرد یا غیر آن وخواه از حلال باشد یا حرام بلکه
مطلق التذاذ از آنها نیز حرام است اگرچه بدست بازی و نظر بشهوت باشد و بسا باشد که
مفسد حج خواهد شد بطریقیکه اصلاح آن ممکن نباشد چنانچه هرگاه جماع یا استمنا یا انزال
قبل از وقوف مشعر الحرام وقبل از چهار یا پنج شوط طواف نساء نماید قضای حج در سال
آینده برو واجب میشود وکفاره هر یک از آن یک شتر نجیب است وهرگاه عاجز باشند

از نحر شتر قبل از طواف حج پس یک گاو و یا یک گوسفند کافیست ۱۵ از محرمات احرام
عقد زنان نمودن است آ همچنین شاهد بر عقد شدن بلکه مطلق شهادت بر عقد هر چند متحمل آن قبل
از احرام شده باشد و احوط نیز ترک خواستگاری زن است آ در احرام و اگر زن را عقد نموده مدخوله
گردید بر هر یک از زن و شوهر و عاقد یک شتر کفاره واجبست هر چند زن محله باشد لیکن در صورت
علم او باحرام شوهر شرع الابراء و کفاره نیست با آنکه کفاره شترمرغ کشتن در حال احرام یک شتر باشد
و هرگاه ممکن نشد قیمت آنرا گندم خریده بشصت مسکین اطعام نماید و احوط شصت بالغ بودن
شتر مذکور است و کفاره کشتن خر وحشی یا گاو وحشی در هر یک یک گاو است و هرگاه گاو ممکن
نشد قیمت آنرا گندم خریده بسی مسکین اطعام نماید ۱۶ آ شجر و گیاهی کندنست که در حرم روئیده باشد
مگر درخت اذخر و خرما و میوه‌ها که مستثنی باشد همچنین اشجاریکه در ملک یا منزل شخص روئیده است
یا نشانده است پس هرگاه درختی کند در حال احرام پس اگر بزرگ بوده باشد کفاره آن قربانی
یک گاو میباشد و اگر کوچک باشد یک گوسفند است و اگر بعض آن باشد قیمت آنرا بدهند
و لیکن در کندن گیاه استغفار است ۱۷ آ از محرمات کشتن جانوران بدن است مثل شپش و کیک و کنه
بلکه انداختن آنها نیز حرام است سوای کنه و کفاره آن یک کف گندم باشد ۱۸ آ موی از بدن
کندنست خواه از بدن خود شخص باشد یا غیر هر چند محل باشد بلکه در وضو بکشیدن دست بر سر
و ریش علی الاحوط و کفاره هر موئی که جدا میشود یک کف از گندم است و در کشتن قبره و گنجشک
در هر یک یک مد طعام باید داد ۱۹ آ از محرمات سرمه کشیدن است آ در حال احرام بقصد زینت
نه استحباب بلکه احوط نیز ترک استعمال حنا است بقصد زینت ۲۰ آ بیرون آوردن خون است آ از
بدن در حال احرام هر چند از مسواک یا خراشیدن باشد ۲۱ در حال احرام با خود سلاح جنگ
داشتن است مثل شمشیر و نیزه و هر چه آلت حرب و یراق خوانده شود مگر بجهت ضرورت

۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱

بلکه احوط بهمراه نداشتن آن است هر چند بتن او نباشد ۲۲ از محرمات احرام انگشتر است
بدست کردن آن بقصد زینت نه استحباب پس بدانکه ارتکاب هر یک از آنچه ذکر شد
در حال احرام حرام است و بطریقیکه مرقوم شد در صورت ارتکاب کفاره لازم میگردد
اللهم وفقنا بطاعتك كما امرتنا وارزقنا حج بيتك وزيارة قبر نبيك
في عامنا هذا وفي كل عام بمحمد وآله الطاهرين خاتمه در ذکر گناهان کبیره است
و آن بنابر مشهور هفتاد باشد اول پوشیدن شهادت است ۲ داشتن و ندادن و حضرت صادق ع
آنرا کبائر شمرده اند ۲ پوشیدن علم دین است یا ندادن آنرا بجاهلین بلکه از باب تنبیه غافل
و ارشاد جاهل تعلیم آن بر بعضی واجب است ۳ ترک ایمان است چه ایمان اشرف عبادات
و اقرب قربات است بلکه هیچ عبادتی موجب شرف و باعث قرب نخواهد شد مثل او نیست
و در شرافت آن همین بس که مدت عمر هر چند معصیت بشود بمجرد آوردن ایمان آمرزیده میشود
۴ ضلالت یعنی گمراه شدن باینکه در یکی یا بسیاری از امور دین که دلیل قطعی و یقینی دارد
اعتقاد خلاف نماید ۵ اضلال است یعنی گمراه نمودن براه نمائی کردن مردم را بر
خلاف راه حق و ضدش هدایت است که در شان انبیاء و اوصیاء و علماء و اتباع
ایشان وارد است ۶ فتنه است یعنی فساد نمودن و حقتعالی گناه آنرا بزرگتر
از کشتن بناحق قرار داده است و بسا باشد که باعث خونریزی و غارت و خرابی
بسیار خواهد شد ۷ قتال در ماه حرام است یعنی جنگ در ماه رجب و ذیقعده و ذی حجه
و محرم و خلاق عالم در سوره بقره حکم بکفر آن نموده است ۸ ایمن بودن از مکر و عذاب
الهی است هر چند صاحب علم و تقوی و زهد و ورع باشد که باید از خدا بترسد ۹ یاس
و ناامید بودن از رحمت حق است اگر چه بسیار عاصی باشد یا مبتلا بانواع بلاها

۱۰ کما قال الله عزوجل لا تقنطوا من رحمة الله ۱۰ تجری نمودن بر فعل و حکم حق یا شارعی تغییر
۱۱ نمودن بر فعل یا حکم خدا یا رسول خدا یا ائمه هدا علیهم السلام ۱۱ بستن راه است بر مردم
و حق تعالی آنرا در حکم محاربه و جنگ با خدا و رسول قرار داده است و سزای آن در دنیا
۱۲ کشتن و بدار زدن و قطع پای چپ و دست راست و اخراج از بلاد باشد ۱۲
مودت و دوستی کافر و مشرک و اهل بدعت و ضلالت است و فی ذمها کفی قول الله
۱۳ تعالی و من یتولهم منکم فانه منهم بلکه بعض اخبار مجالست با ایشان مطلقا حرام است ۱۳
تکبر نمودن است از تعلم و یا دگرفتن احکام الهی یا عمل نمودن آن و در ذم آن این که موجب
۱۴ کفر و لعن ابدی ابلیس لعین شد ۱۴ ماندن جائی که نتوان دین خود را حفظ نمودن بعدم
امکان در عمل احکام واجبه و ترک محرمات یا اخذ مسائل دین و نحو آن و قال الله عزوجل
۱۵ ان ارضی واسعة فایای فاعبدون ۱۵ حسد است و بقول حضرت صادق ع حسد
میخورد ایمان و حسنه را چنانچه آتش هیمه را و بقول حکما نیز زشت ترین بدیهاست
۱۶ و در بعض اخبار است که آنرا تا بزبان اظهار نکنند آمرزیده است ۱۶ صد عن سبیل الله است
۱۷ یعنی منع ایمان و فعل واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات ۱۷ ترک حج است و
حق تعالی تارک حج را کافر نامیده و بقول حضرت صادق ع یا بدین یهود یا نصرانی بمیرد چه ترک
۱۸ آن بتمام عمر باشد یا وقت وجوب آن ۱۸ ترک جهاد است در راه خدا با کفار در حضور
۱۹ نبی یا یکی از ائمه علیهم السلام یا فرار از آن و آن از جمله کبیرهٔ مهلکه است ۱۹ استهزاء و سخریه
نمودن است با حکام الهی یا عمل آن یا عامل آن اگرچه از مستحبات هم باشد مثل تحت الحنک
۲۰ مثلا و نحو آن ۲۰ لهو نواختن است مانند عربانه و نای و سرنا و نیچه و صنج و تار و کمانچه و
امثال آنها چنانچه وارد است که در احکام مثل آلت قمار است در شکستن و تلف نمودن آن

۶۰ و در حدیث است که هر کس یکی از آنها یا آلت قمار را چون شطرنج و نرد و غیره تا چهل روز
در خانهٔ او بماند مستوجب غضب الهی شود و هرگاه درین بین بی توبه بمیرد فاسق و فاجر
۲۱ مرده باشد ۲۱ کفران نعمت الهی است چنانچه حضرت باری تعالی خود فرموده که هرگاه
شکر نعمت کنید نعمت شما را زیاده میکنیم و اگر کفران آن نمائید بدرستی و تحقیق که عذاب
۲۲ من بسیار شدید است ۲۲ شرب مسکرات است مطلقا هر نوع از آن که باشد و حضرت
باقر ع فرمودند که شرب خمر اکبر کبائر است و صاحب خود را داخل میکند در زنا و دزدی
۲۳ و قتل آدمی و شرک بحق تعالی ۲۳ نقض عهد است یعنی خلاف نمودن چیزیکه لازم شود بصیغه
۲۴ عهد یا نذر یا قسم بر او و بعضی خلف وعده را نیز از کبائر شمرده اند ۲۴ اعانت ظالم است
و حضرت رسول ص فرمودند که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجایند
ستمکاران و یاران ایشان و کسانیکه لیقه در دوات ایشان نهاده اند یا بمدی از قلم ایشان
۲۵ را مدد کرده اند تا همه را با ایشان محشور کنم ۲۵ عاق پدر و مادر است بترک حقوق ایشان
و آن یکی از هفت کبیرهٔ مهلکه است و حضرت صادق ع فرمودند که هر که نگاه غضب آلوده
بوالدین خود نماید در حالتیکه ایشان بر او ظلم کرده باشند حقتعالی نماز او را قبول نکند و الا
۲۶ بطریق اولی خواهد بود ۲۶ کشتن مسلم است بنا حق عمدا و وارد است که همیشه قاتل او در
جهنم خواهد بود و در وحی قدیم است که آن مقتول قاتل خود را بمثل قتل خودش در دنیا در آخرت
۲۷ در جهنم بکشد بعدد هزار مرتبه ۲۷ جنگ و مقاتله با مؤمن است و بروایت حضرت باقر ع
آن کفر است و بروایت حضرت صادق ع اگر کسی بجهت خوف مؤمنی شمشیر بکشد البته با خدا و رسول ص
۲۸ او جنگ نموده است ۲۸ اذیت مؤمن و خاری سانیدن او است و آن بموافق احادیث
و اخبار جنگ با خدا است و هرچند سخت تر گناهش اعظم و اکبر است و اگر بزدن یا زخم باشد گناهش

اشد است ۲۹ ترک اعانت مظلوم است و حضرت صادق علیه السلام آنرا از کبائر شمرده اند و شیخ صدوق
از آنحضرت روایت کرده که هیچ مؤمنی برادر مؤمن خود را وانگذارد با امکان یاری او مگر آنکه
حق تعالی در دنیا و آخرت او را وامیگذارد ۳۰ اسراف کردنست یعنی زیاده روی کردن در خرج در امور
شایسته یا در غیر شایسته که تبذیرش نامند هر دو را معصوم از کبائر شمرده اند ۳۱ کهانت کردنست
و وارد است که کاهن مثل ساحر است و نیز وارد است که هرکس خود کهانت کند یا کسی از برای او از دین محمدی
بیرون رفته و بیزاری جسته ۳۲ سحر کردنست و بفرمودهٔ رسول خدا ص یکی از هفت کبیرهٔ مهلکه است
و حدش کشتن و بقول حضرت صادق ع ساحر مثل کافر است ۳۳ از روی ناحق شهادت دادنست
و بقول حضرت صادق ع شاهد ناحق پای از جا برندارد تا جهنم براو لازم شود ۳۴ نزد غیر
حاکم شرع محاکمه است و مالیکه حاصل شود از آن نیز حرام است اگرچه حق خودش هم باشد و حق تعالی
آنرا در سورهٔ نساء ضلالت و گمراهی یاد فرموده ۳۵ در امانت مردم خیانت کردن است و
از حضرت صادق ع است که سه چیز عذر در آن قبول نیست ادای امانت و وفای عهد و نیکی بوالدین
و آنحضرت و حضرت رضا ع فرمودند که خیانت در آن بلکه حبس آن نیز از کبائر است ۳۶ بخس و کمی در کیل و وزنست
در وقت دادن و زیادتی آن در وقت گرفتن بلکه در هر اندازه چون ذرع و غیره این حکم جاریست
و بزرگی آن همین بس که قوم شعیب بسبب آن هلاک شدند ۳۷ کبر است یعنی تکبر و حضرت صادق ع
فرمودند که وادیست در جهنم که نامش سقر است و مخصوص متکبرین است و رسول خدا فرموده که
هرکه بر زمین با زور روی تکبر راه رود آسمان و زمین او را لعنت کنند ۳۸ ریاست یعنی خودنمائی
کردن در حضور مردم برای جلب منفعت دنیا در عبادت بلکه سمعه نیز کبیره است و آن خودنمائی
در غیاب مردمست تا آنچه که بگوش ایشان برسد و از معصوم مأثور است که هر عملی که برای غیر خدا است شرکست
و بسوی خدا بالا نرود ۳۹ حلف کذبست یعنی قسم دروغ و از حضرت صادق ع است

که حقتعالی صاحب آن رحمت خود را از او دور سازد و بقول حضرت باقر ع آن جناب با خدا است ۳۹
حب محبت دنیا و از معصومین است که حب دنیا سر همه گناهان است و حصول آن از سه چیز است ۴۰
حرص و حسد و استکبار که اصل و بنیاد کفر است و لیکن حب دنیا بجهت رسیدن باخرت عیب
ندارد ۴۱ منع اسباب است از محتاجین آن نمودن است و حقتعالی وعده عذاب فرموده از برای مانع
ماعون مگر در صورت تضییع چرا که وقتی راوی خدمت حضرت صادق ع عرض نمود که همسایگانی
داریم اسباب العاریه گرفته ضایع مینمایند فرمودند که در این صورت باشان ندهید ۴۲ غصب
در مال مردم نمودنست خواه در بیع و شراء باشد یا طلبیکه بر ذمه شخص باشد طلب کنند
و ندهند که آنهم نیز مثل خیانت در امانت است و معصوم اینرا از کبایر شمرده اند ۴۳
عجب نمودن اهل یقین است یعنی خود بینی و بالیدن بخوبی عمل خود و حضرت صادق ع فرمودند
که صاحب آن عملش تباه میشود و نیز فرمودند که بسبب آن در عبادت خود فاسق میشود ۴۴
فریب دادن مسلمانان است بمکر یا خدعه یا غش و بقول رسول خدا صاحب آن از مسلمانان نیست
و از علی ابن ابیطالب مرویست که صاحب آن در آتش است ۴۵ بودن ظالم است یعنی ظلم کردن
و حضرت رسول ص فرمودند که بپرهیزید از ظلم که در قیامت ظلمات است و قبول توبه او مشروط
برد حق مظلوم است ۴۶ منع خمس است بندادن آن و از معصوم است که اشد گرفتاری مردم
در قیامت آنست که صاحب خمس حق خود را مطالبه نماید و امام عصر عجل فرجه فرمودند که لعنت
خدا و ملائکه و جمیع خلق بر کسیکه بگیرد از حق ما را الحرام بخورد ۴۷ منع زکوة است بندادن آن
و هرگاه زکوة نقدین باشد در قیامت گداخته پیشانی و پهلو و پشت صاحبش را با آن داغ نمایند
و اگر از حیوانات باشد او را لگد کوب نمایند ۴۸ قطع رحم است و در اخبار است که قطع رحم باعث
کوتاهی عمر و صله آن باعث زیادتی عمر است ۴۹ ترک امر بمعروف و نهی است بچهار شرط اول معرفت

اینکه

انکه این فعل معروف است یا منکر دویم احتمال شنیدن تاثیر آن سیم نرسیدن ضرر بسبب آن
بر خود یا مسلمان دیگر چهارم عدم آثار توبه در آن شخص ۵۰ ترک نماز است چه آن ستون دین و بی
آن ردّ باقی عبادات است جمیعاً چون خیمه که بی ستون بر پا نشود و بلکه بی آن ریسمان و طنابها
و میخهای اطراف خیمه هم فایده نبخشد و ترک نماز در حکم کفر است رسول خدا صلعم فرموده که اعانت
کننده بر تارک الصلوة چنانست که قاتل هفتاد پیغمبر است که اول ایشان آدم آخر خاتم باشد بلکه
نهی منکر نیز از گناهان کبیره و آن در شرایط چون امر معروف باشد ۵۱ افطار روزه ماه مبارک
رمضان بلا عذر شرعی و از حضرت صادق عم مرویست که با افطار یک روز رمضان بیرون میرود
از شخص ایمان ۵۲ رکون بر ظالم است یعنی تکیه بر ستمکاران و حقتعالی صریحاً بر آن وعده آتش فرموده
که ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و صادق آل محمد عم صریحاً آنرا از کبایر شمرده اند ۵۳
لواطست و آن از زنا اکبر و گناه مفعول از فاعل بیشتر و حدش کشتن بلکه بعد از کشتن
سوزانیدنست و بروایت حضرت صادق عم حقتعالی قسم یاد فرموده که ملوط و لاطی
را بر حریر و استبرق بهشتی ننشاند و مرویست که ناظر بشهوت بسوی پسر امرد چنانست که
شصت مرتبه علی بن ابیطالب را شهید کرده باشد بار در حدیث در مذمت آن بسیار است
۵۴ زناست و آن اگر محصن یا محصنه باشد حدش سنگسار است و تعریف محصن زن داشتن
و محصنه شوهر داشتن است که پیش یکدیگر باشند و الا صد تازیانه است و مطلقا زنا باعث
کوتاهی عمر و بقول بعضی اکبر کبایر است و در مذمت آن احادیث بسیار وارد است
۵۵ قذف است یعنی نسبت زنا یا لواط بکسی دادن خواه قائل باشد یا مقذوف و آن یکی از
کبایر است بعنوان و حدش هشتاد تازیانه است و در ... چهارم گفتار ... ۵۶ بهتانست
یعنی بدگویی کسی کردن بغیاب او بغیر چیزیکه در او باشد و آن از غیبت اکبر و مشتمل بر دو کبیره است

۵۷ غیبت است و آن بدگوئی شخص است در غیاب او بچیزی که در او باشد مطلقا حرام و اشدّ از زنا است خواه صریحا باشد یا کنایةً و اشارةً و خواه از رفتار باشد یا کردار یا امر دیگر ۵۸ غنا است یعنی آواز با ترجیع بنا بر مشهور بلکه مطلق خوانندگی و آن کبیره و حرمتش اجماعیست ۵۹ سبّ مؤمن است یعنی دشنام دادن که لعن و شتمش نیز نامند ۶۰ قوادی است یعنی بهم رسانیدن زنی و مردی را یا پسری را بجهة زنا یا لواط و حدّ آن هفتاد و پنج تازیانه است و اگر نسبت بزن یا محارم و خویش خود کند او را دیوث گویند و گناه آن اعظم است از قوادی ۶۱ مساحقه است یعنی سائیدن زن عورت خود را بر عورت زن دیگر و حضرت صادق و کاظم فرمودند که والله مساحقه زنای کبری است و حدّ آن بقولی صد تازیانه ۶۲ کذب است و آن بدتر از خمر است و مطلقا حرام باشد خواه بجد یا مزاح در امور دین باشد یا دنیا ۶۳ نمامی است یعنی سخن چینی کردن رسول خدا فرمودند که بدترین شما کسی است که سخن چینی سخن ببرد و بیاورد و بقول حضرت صادق ریزنده خون ناحق و سخن چین و شارب خمر داخل بهشت نشوند ۶۴ قمار است از قبیل شطرنج و نرد و آس و بیست و چهار خانه بازی و غیر آن حتی گردو و تخم بازی بلکه مالیکه از بازی بدست آید حرام است بلکه نظر کردن بر آنها نیز حرام است بازی ندیدنش بسیار است محضاً لله از آن پرهیز ۶۵ ربا است یعنی سود و پول آنرا از هفت کبیره مهلکه شمرده اند و حضرت صادق فرمودند که یک درهم ربا بدتر است از هفتاد زنای با محارم خود و خورنده و دهنده و کاتب و شاهد آن همه در گناه یکسانند ۶۶ خوردن گوشت میته است و حق تعالی او را در قرآن فسق نامیده و حضرت صادق و حضرت رضا صریحا آنرا از کبائر شمرده اند و فرمودند چنانچه اکل آن حرام و کبیره است فروختن و اخذ قیمت آن نیز حرام است ۶۷ خوردن رشوه است در گرفتن آن بجهة حکم حق یا ناحق مطلقا و حضرت باقر فرمودند که رشوه گرفتن کفر است ۶۸ خوردن مال یتیم است و آنرا از هفت کبیره مهلکه شمرده اند حضرت باقر فرمودند که خورنده مال یتیم در

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب بیست و دوم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۱ هجری نبوی صلعم